

دشمن دانا

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

دف کهنه

کمان ترک، چون دور افتد از تیر دفی باشد کهن با مطربی پیر

دنیاپرست

نباشیم از اینگونه دنیاپرست که آریم خوانی به خونی بدست

دوا

دواگر بود جمله آب حیات وفا چون کند چون درآید وفات
اجتماع دو کلمه (وفا-وفات) برای خوش تراش کردن سخن است.

دود هوا

۲۰۳ — مسئله عصر ماشین در شهرهای بزرگ است. در تهران دودآلود، مدتی بنزین بدست نمی‌آمد (پس از سال ۱۳۵۷ ه.ش) و مردم ماشین‌ها را در خانه گذاشته با وسایل نقلیه عمومی سر کار می‌رفتند؛ در آن زمان آسمان تهران واقعاً زیبا و پرستاره و دوست داشتنی بود؛ گوئی نظامی آن را توصیف کرده و گفته است:

هوا صافی از دود و گیتی ز گرد فلک روی خود شسته چون لاجورد

دوست

زهر ترا دوست چه خواند؟ شکر عیب ترا دوست چه داند؟ هنر

۲۰۴ — دیوانه و دیوانگی

مبادا تنگدل را تنگدستی که با دیوانگی، صعب است مستی
چو دیوانه ز ماه نو برآشت در آن مستی و آن آشتگی خفت
چون گل بگذار، نرم خوئی بگذر چو بنفشه از دوروئی
جائی باشد که خار باید دیوانگئی به کار باید

یعنی گاهی باید خود را به دیوانگی زد، همه جا عقل، مطلوب نیست. من این بیت را ندیده بودم؛ و تقریباً حدود بیست و هفت سال قبل این ابیات را سروده بودم:

عقل را گفتم چنین سرکش مباش	خرمن جان مرا آتش مباش
گاه گاهی با جنون دمساز شو	در جنون رازی بود همراز شو
این سخن نشنید و آتش بر فروخت	دست رد زد بر جنون خود را بسوخت
ساحل عقل و جنون از هم جدا است	این دو ساحل را پلی نا آشنا است

داوری با خواننده صاحب ذوق است.

راز

پرده درد هرچه در این عالم است	راز ترا هم دل تو محرم است
چون دل تو بند ندارد بر آن	قفل چه خواهی ز دل دیگران
زان نکنم با تو سر خنده باز	تا به زبان بر نپرد مرغ راز

راز پوشی

ز پوشیدن راز شد روی زرد	که پوشیده رازی دل آرد بدرد
-------------------------	----------------------------

راستی

راستی آور که شوی رستگار	راستی از تو ظفر از کردگار
چون به سخن راستی آری بجای	ناصر گفتار تو باشد خدای
طبع نظامی و دلش راستند	کارش از این راستی آراستند

روژهٔ مریم

و گر گوید به شیرین کی رسم باز	بگو با روژهٔ مریم همی ساز
-------------------------------	---------------------------

۲۰۵ — روژه مریم یا «صوم العذارا» روژهٔ اختران بکر و دوستداران حضرت مریم (ع) است که در دیرها زندگی می‌کنند، و تا آخر عمر، ترک دنیا را پیشه کرده‌اند. این بیت، خطاب شیرین به خسرو پرویز است که قبلاً به شیرین دل بسته بود و با این حال به روم رفته و مریم دختر قیصر روم را گرفته بود. شیرین می‌گوید توفعلاً با همین

مریم که زن تست به ساز، و چشم از من بپوش! خود شیرین مسیحی بود. با توجه به همه این نکته‌ها، زیبایی شعر نظامی معلوم می‌شود و در سرحد اعجاز است. مرحوم وحید دستگردی در شرح خود بر این بیت متوجه این نکات نشده است و نتوانسته است آن را معنی کند.

روگرفتن

گهی بر فرق بند آشفته می‌بود گره می‌بست و بر مه مشک می‌سود

زاهد

زاهد که کند سلاح پوشی سیلی خورد از زیاده کوشی
روبه که زند تپانچه با شیر دانی که بدست کیست شمشیر؟

زخم

درستی بود، زخم‌ها را ز خون ولی ز خمگه موی نارد برون

زخم زبان

آن را که گزد سگ خطرناک چون مرهم هست نیستش باک
وان را که دهان آدمی خست نتوان به هزار مرهمش بست

زمین سست

زمینی که دارد بر و بوم سست اساسی بر او بست نتوان درست
یعنی بر زمین سست نمی‌توان پایه ساختمانی را نهاد.

زن

منم شیرزن گرتوئی شیرمرد چه مباده چه نر شیر، وقت نبرد
زن است آخر، در اندر بند و مشتاب که از روزن فرود آید چو مهتاب

مگر ماه و زن از یک فن درآیند	که چون دربندی از روزن درآیند
نه هر زن زن بود هر زاده فرزند	نه هر گل میوه آرد هر نیی قند
نه هر کو زن بود نامرد باشد	زن آن مرد است کو بیدرد باشد
بسا رعنا زنا کو شیرمرد است	بسا دیبا، که شیرش در نبرد است

زنجان

چه خوش گفتند شیران با پلنگان که خر کره کنند یا راه زنگان
یعنی خریا کره می زاید و یا راه زنجان را طی می کند و مس حمل می کند که بارکشی
دشواری بود. این ضرب المثل فعلاً متروکه است و معنی آن چنان که باید روشن
نیست.

زندگی

جهان غم نیرزد به شادی گرای	نه کز بهر غم کرده اند این سرای
جهان از بی شادی و دلخوشی است	نه از بهر بیداد و محنت کشی است
در این جای سختی نگیریم سخت	از این چاه بی بن برآریم رخت

زنگی

غم از زنگی بگرداند غم را نداند هیچ زنگی نام غم را!
بعثت آنکه در قدیم رقاصان و مطربان بسیار، زنگی بودند. می گویند: رقص در
تاریکی نمی توان کرد. من این بیت را گفته ام:

رقص و تاریکی نباشد گر درست پس چرا زنگی سبک رقصید و چست؟
روی زنگی دودی و تاریک است پس او در تاریکی می رقصد. نمی دانم شاعری
تاکنون این مضمون را تصرف کرده است یا نه؟

سخن سخت

سخن تا کی ز تاج و تخت گوئی نگوئی سخته اما سخت، گوئی
حافظ از این مضمون الهام گرفته و گفته است:

خواهی که مست و سخت جهان بر تو بگذرد. بگذرز عهد مست و سخن‌های سخت خویش

سخن نرم

سخن گفتن نرم فرزانی است درشتی نمودن ز دیوانگی است

سران

حال جهان بین که سرانش که‌اند؟ نامزد و نامورانش که‌اند؟!
این دُسه بدنام کن مهدا خویش می‌شکنندم همه چون عهد خویش

سرکوفتن

چو شادی را و غم را جای روبند به جایی سر، به جایی پای کوبند

سرمه در چشم کور

ای نظامی بلندنام از تو یافته کار او، نظام از تو
خسروان دگر ز کان گراف می‌زنند از خزینه بخشی، لاف
دانه در خاک شور می‌ریزند سرمه در چشم کور می‌ریزند

سنگین دل

تو سنگین دل شدی من اهنین جان چنان دل را شاید جز چنین جان

سودا و صفرا

مکن سودا که شیرین خشم ریزد ز شیرینی بجز صفرا چه خیزد
مرنج از گرمی شیرین رنجور که شیرینی به گرمی هست مشهور

این ابیات را ندیم خسرو پرویز در زمانی از راه دل‌داری به او می‌گوید که خسرو بقصد دیدار شیرین، به قصر شیرین می‌رود ولی شیرین او را راه نمی‌دهد و سرگرانی می‌کند. سودا مکن یعنی اندیشه و مالیخولیا مکن از خشم شیرین. گرمی یعنی خشم؛ یعنی

(۱) یعنی زمان خود. احتمالاً مهد بمعنی گهواره است؛ بدنام کردن گهواره بمعنی آلوده کردن آن است.

از خشم شیرین مرنج. در مصرع اخیر، گرمی همان حرارت است. زیبایی سخن و استادی نظامی را از همین دو بیت می‌توان اندازه گرفت.

شادی و غم

چو شادی را و غم را جای روبند به جایی سر، به جایی پای کوبند

شراب

مونس غمخواره غم وی بود چاره‌گر می‌زده هم می بود
در اشعار عرب آمده است:

کما یُتداوی شاربُ الخمر بالخمِر

شرمگاه مرد

آن را به لعل تشبیه می‌کنند.

چو لولوی ناسفته را لعل سفت هم آسود لولو و هم لعل خفت

شطرنج

پیاده که او راست آئین شود نگویند گردد چو فرزین شود
برخیز و نقاب رخ برانداز شاهی دوسه را به رخ درانداز
و گر گوید نهم رخ بر رخ ماه بگو با رخ برابر چون شود شاه
مرا پیلی سزد کو را کنم بند تو شاهی بر تو نتوان بیدق افکند

شعارنهی

شعیری زان شعار تو نمانده است و گر تازی ندانی جو نمانده است

مرحوم قائم مقام در رساله جهادیه می‌نویسد: «شکار خانگی و شعار دیوانگی».

شعر

در شعر میچ و در فن او چون اکذب او است احسن او

شمشیرزن

سخن گوید دُر از مرجان برآرد زند شمشیر، شیر از جان برآرد

شکم‌بنده

شکم‌بنده را چون شکم گشت سیر کند بددلی، گرچه باشد دلیر

شمع

خنک برق، کوجان به گرمی سپرد بیک لحظه زاد و بیک لحظه مرد
نه افسرده شمعی که چون بر فروخت شبی چند، جان کند و آنگاه سوخت

صبر

همه کارها از فرو بستگی گشاید، ولکن به آهستگی
یفین من این است که نظامی به استقبال شعر فردوسی رفته که در صبر گفته است:
ستون بزرگی است. آهستگی همان بخشش و داد و شایستگی
نظامی فقط نظر به مصرع اول بیت فردوسی داشته و آن را شرح کرده است، والحق
که نیکو گفته است.

طمع

ن شاید حکم کردن بر دو بنیاد یکی بر بی طمع، دیگر بر آزاد

ظاهر بنیان

نه بطور کلی، بلکه معاصرین نظامی که فقط به ظاهر کار او نگاه می‌کردند و از
رنجی که او در سرودن اشعارش می‌برد، خبر نداشتند:

کسی کو بر نظامی می‌برد رشک نفس بی‌آه بیند، دیده بی‌اشک

بیا گو شب ببین کان کنندم را نه کان کنند، ببین جان کنندم را
بهر دُر کز دهن خواهم برآورد زنم پهلو به پهلو چند ناورد

عاشق

نیاز آرد کسی کو عشق باز است که عشق از بی نیازان بی نیاز است

عجوزه

چگویم؟ راست چون گرگی به تقدیر نه چون گرگ جوان، چون روبه پیر
دو پستان چون دو خیک آب رفته ز زانو زور و از تن، تاب رفته
تنی چون خرکمان از کوژپشتی برو پستی چو کیمخت از درشتی
دو رخ چون جوز هندی ریشه ریشه چو حنظل هر یکی زهری به شیشه
نه بینی، خر گهی بر روی بسته نه دندان، یک دو زرنیخ شکسته

عشقبازی

جهان عشق است و دیگر رزق سازی همه بازی است الا عشق بازی
اگر بی عشق بودی جان عالم که بودی زنده در دوران عالم

عمر

نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل ساله فروریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار چو هفتاد آمد افتد آلت از کار
به هشتاد و نود چون در رسیدی بسا سختی که از گیتی کشیدی
وز آنجا گر به صد، منزل رسانی بود مرگی بصورت زندگانی
اگر صد سال مانی وری یکی روز ببايد رفت از این کاخ دل افروز

۲۰۶ — در زمان ما که بهداشت و درمان و ورزش گسترش یافته دلیلی نیست که تندرستی در مرز پنجاه سالگی از آدمی بگریزد. حضرت علی در مرز بالای شصت سالگی در میدان صفین شمشیر می زد؛ عمار یاسر بین هشتاد و نود سالگی در میدان صفین زره پوشیده و سواره می جنگید. نباید مردم را از زندگی دلسرد کرد، و متصل بفکر تاریخ تولد و گذشت سال و ماه بود. مردی همسایه من است که ۷۹ سال دارد؛

در جنگ جهانی دوم بمب، صورتش را مجروح کرد؛ در مفصل یک پای او پلاستیک و فلز گذاشته شده، و با همان پا هرروزه در باغچه وسیعی شخم می‌زند و کود حمل می‌کند، چه در گرما و چه در سرما؛ زنش مریض دائمی است و قدرت راه رفتن و کار منزل را ندارد، این مرد باید خرید خانه و آشپزی را هم عهده‌دار شود، و از زن بیمارش هرروزه پذیرائی کند و با او گفتیم که با آن پا شخم نزنند! خندید و گفت: هر وقت از کار افتاد، می‌روم بیمارستان آن را عوض می‌کنم! مسیحی بسیار خوش قلبی است؛ اگر ما متوجه حضور او دز مزرعه‌اش نشویم پیشدستی کرده با صدای رسائی که دارد سلام می‌دهد؛ اگر ما اظهار خستگی نکنیم ساعت‌ها صحبت می‌کند و می‌خندد و می‌خنداند. تمام زندگی فعلی او درس است، درست عبرت. اگر به او بگویم: نظامی شاعر بزرگ ما گفته است: «چو شصت آمد نشست آمد پدیدار» خواهد گفت: بگویاید و مرا به بیند! هر وقت او را می‌بینم بکلی فراموش می‌کنم که سه بار بر اثر بیماری قلبی در بیمارستان‌های ایران و خارج بستری شده‌ام. این هم ارمغان من برای تو ای خواننده عزیز! باشد که شاد و سالم و سرافراز زندگی دراز کنی.

عمر کوتاه

یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست چه افزود بر کوه؟ یا زوجه کاست؟

غبغب

نظامی در بیت ذیل دارنده غبغب سفید را وصف می‌کند که گونه سرخ و آتشین دارد. او می‌گوید که غبغب او از سفیدی چون آب است که بر آتش گونه او آویخته شده است.

بر او غبغبی کاب از او می‌چکد به آتش بر، آب معلق که دید؟

غربت

بهتر سگ شهر خویش بودن تا ذل غریبی آزمودن

غضب

دانم که غضب نهفته بهتر وین گفته که شد نگفته بهتر

غم

به دانائی ز دل پرداز غم را که غم غم را کشد چون ریگ نم را

غیرت

اگر غیرت بری با درد باشی و گر بی غیرتی نامرد باشی

غیرمغضوب

۲۰۷ — مجنون روزی در صحرا آهوئی را در صید صیادی اسیر دید که قصد کشتن او را کرده بود. دلش رحم آورد و از صیاد تقاضا کرد از کشتن آهو درگذرد زیرا حیوانی است زیبا؛ و بر زیبایی، غضب و خشم نمی‌توان گرفت؛ زیباییان غیرمغضوبند! مضمون بدیعی است. حال به بینید نظامی چه گونه این مضمون نوراً پرورده است:

دام از سر آهوان جدا کن این یک دو رمیده را رها کن
بی‌جان چکنی رمیده‌ای را جانی است هر آفریده‌ای را
چشمی و سرنی این چنین خوب بر هر دو نبشته غیرمغضوب!

عجب لطیف گفته است! استادی بتمام معنی است، هنر است بی‌چون و چرا. در آن لحظه که خیره هنر نظامی شده بودم، نتوانستم خویشتن‌داری کنم و نکته‌ای بر مضمون او اضافه نکنم؛ پس این قطعه را سرودم:

مهرخی از زخم خشم شوی زشت زار از بخت بد خود می‌گریست
شوی را پرسید روزی دوستی کاین غضب با غیرمغضوبت ز چیست؟!
گفت زن: من غیرمغضوبم به حسن لکن این ابله ولا الضالین نیست!

یعنی او گمراه است و ذوق درک زیبایی را ندارد. اگر روی زیبا نداری دست کم خوی زیبا داشته باش؛ اگر روی و خوی زیبا نداری، دست کم ذوق درک زیبایی را داشته باش و هنر را حرمت بگذار.

فرزند

شیرویه فرزند عاق و ناخلف خسروپرویز بود که از کودکی سرناسازگاری با پدر داشت. پدر درباره‌اش می‌گفت: او دودی است که از آتش من (= نطفه من) برخاسته و از آتش من و تبار خود گریزان است!

چو دود از آتش من گشت خیزان ز من زاده ولی از من گریزان
نه هر زن زن بود هر زاده فرزند نه هر گل میوه آرد هر نیی قند

فرسنگ

خسرو در گله از شیرویه می‌گفت: نه فر (= شکوه) دازد، نه سنگ (= وقار).
نه با فرش همی بینم نه با سنگ ز فر و سنگ بگریزد بفرسنگ
مضمون، بدیع است. سنگ بمعنی وزن و وقار در شاهنامه بسیار بکار رفته است؛ حالا از گردش استعمال خارج شده است مگر بندرت مانند هم سنگ یعنی هم وزن و هم طراز.

فصول

چنان به که هر فصلی از فصل سال به خاصیت خود نماید خصال

فضا

اکنون که آدمی قدم به کره ماه نهاده، بیت ذیل را از نظامی به تصادف و خیال می‌توان بکار گرفت:

بند فلک را که تواند گشاد؟ آنکه بر ار پای تواند نهاد!

فلس ماهی

نظامی می‌گوید چون شیرین وارد مداین پایتخت خسروپرویز شد آنقدر درهم کسری بر راه او نثار کردند که هنوز از پشت ماهی درم می‌روید!

چنان کز بس درم‌ریزان شاهی درم روید هنوز از پشت ماهی

فقیه

می‌باش فقیه طاعت‌آموز اما نه فقیه حیل‌آموز
مقصود حیل شرعی است. کتاب «المخارج فی الحیل» شبانی برای آموزش
حیله‌ها در مسائل گوناگون است، نظامی از آن‌گونه کتب خوشش نیامده است.

قلم‌تراشی

دو شاخه سرِ کلک یک شاخ کرد
فلک را به فرهنگ، سوراخ کرد
در مخزن الاسرار می‌گوید:

غافل منشین ورقی می‌خراش
گر ننویسی، قلمی می‌تراش
و در اقبال‌نامه گوید:

سر کلک را چون زبان تیز کرد
به کاغذبر، از نی، شکرریز کرد

قوی‌دل

بسا کار کز کار مشکل‌تر است
تن آسان کسی کو قوی‌دل‌تر است

قیامت

با چنان لعبتان حورس‌رشت
بی‌قیامت دراوفتد به بهشت

کباب

چو مستی مرد را بر سر زند دود
کبابش خواه‌تر خواهی نمک‌سود

کرد

چو کرد ار دل ستاند سینه جوید
ورش خانه دهی گنجینه جوید

کرفس

زه‌ری است به قهر نفس دادن
کز دم زده را کرفس دادن

می‌گویند کرفس برای عقرب زده خطرناک است.

کرم شب تاب

شب افروز کرمی که تابد ز دور ز بی نوری شب، زند لاف نور
یعنی شب اگر بی نور نبود کرم شب تاب حقیر، خودنمایی نمی‌کرد و اظهار وجود
نداشت تا آن مختصر نور خود را به رخ ما بکشد. وقتی که در جامعه‌ای اهل فضل
کم می‌شوند از این کرم‌های شب تاب، زیاده دیده می‌شوند.

کز نشستن و راست گفتن

عجیب است! من این مضمون را در ترانه‌های زمان ما شنیده‌ام و هرگز فکر نمی‌کردم
که نظامی (۵۳۰ - ۶۱۴ ه. ق) آن را آورده باشد؛ شیرین به خسرو پرویز گوید:
بیا تا کژ نشینم راست گویم چه خواری‌ها کز او نامد برویم

کفر

نگفت این سخن با کسی د رجھان - چو کفرش همی داشت در دل نهان

کم خوردن

ز کم خوردن، کسی را تب نگیرد ر پر خوردن به روزی، صد بمیرد

گرمی و سردی

در قدیم رسم بود که می‌گفتند. بعضی غذاها گرم است، و بعضی طبع سرد دارد؛
برخی اغذیه سودآور است و برخی صفراتولید می‌کند. گرمی به معنی خشم هم بکار
می‌رفت. نظامی در ابیات ذیل که در رابطه با خشم و بی‌اعتنائی شیرین نسبت به
خسرو پرویز سروده است، مطالب مذکور را با مهارت و لطف تمام به شعر آورده
است:

ستیز عاشقان چون برق باشد	میان ناز و وحشت ^۱ فرق باشد
اگر گرم است شیرین، هست معذور	که شیرینی به گرمی هست مشهور!
نه شیرین خود همه خرما دهانی	ندارد لقمه بی استخوانی
گرت سر گردد از صفرای شیرین	ز سر بیرون مکن سودای شیرین
چو شیرینی و ترشی هست در کار	از این صفرا و سودا دست مگذار
به جور از نیکوان نتوان بریدن	بیاید ناز معشوقان کشیدن

گشنیز

تسلط شاعر بلندپایه بر مضامین، نشان قدرت و بلندی پایگاه هنر اوست؛ گشنیز چیست که درباره آن بتوان گفت:

تگرگی کو زند گشنیز بر خاک رسد خود بوی گشنیزش بر افلاک

گل سرشوی

گل سرشوی از این معنی که پاک است به سر برمی‌کنندش گرچه خاک است
و من یقین دارم که همین بیت، الهام‌بخش سعدی است در آن قطعه که با این بیت، شروع می‌کند:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی بدستم

لاف زدن

بقدر شغل خود باید زدن لاف که زردوزی نداند بوریا باف

لام الف

تشبیه هیئت بدن به (لام الف) نزد شاعران ایران و تازیان، سابقه دارد:

اذا رجعت من زیاد کالخرف تخط رجلاى کخط لام الف

که از زبان حال یک مست خراب در حال راه رفتن کژ و مژ، سخن گفته است.
نظامی حالت وصال را توصیف کرده و گفته است:

بهم در خزیده دو سرو بلند به بادام و روغن درافتاده قند
دو پی هر دو چون لام الف خم زده دو حرف از یکی جنس درهم زده

مادرمرده

مرا بگذار تا گریم بدین روز تو مادرمرده را شیون میاموز

مارآبی

ذهن نظامی که به توصیف‌ها و تشبیه‌ها، پیوسته هجوم می‌آورد از هیچ چیز
نمی‌گذرد، از همه چیز استفاده می‌کند حتی از مار آبی. می‌گوید: ماهرویان گاه
سرکش می‌شوند ولی آنان اگر مار هم باشند که خوش خط و خال است مانند مار
آبی هستند که نیش او صدمه‌ای نمی‌زند:

ز خوبان، توسنی رسم قدیم است چو مارآبی بود زخمش سلیم است.

مارماهی

می‌گوید: نفاق را کنار بگذار، یا سفید باش یا سیاه، یا مار باش یا ماهی.

گاهی با من به صلح و گه به جنگی خدا توبه دهدات زین دورنگی
سپیدی کن حقیقت یا سیاهی که نبود مارماهی مار و ماهی

مانی

دین مانی تا اقصای شرق، نفوذ کرده و وارد مغولستان و چین هم شده بود چنانکه از
کشفیات اخیر پیدا است. حالا نظامی درباره‌ی چه بعدی از ابعاد تاریخ مانی و
پیروانش سخن می‌گوید ما نمی‌دانیم:

خرد با روی خوبان ناشکیب است شراب چینیان مانی فریب است.

مرگ

چنین گفتند دانایان هشیار که نیک و بد بمرگ آید پدیدار

مرگ همسال

فرو میرد امیدواری ز مرد چو همسال را سر درآید بگرد

مسافرت

جهانگرد را در جهان تاختن خوش آید سفر دز سفر ساختن
بهر کشوری دیدن آرایشی بهر منزلی کردن آسایشی

مستحق

همه داندگان راهست معلوم که باشد مستحق پیوسته محروم

مستی

مشو شیرین پرست از می پرستی که نتوان کرد با یکدل دو مستی

۲۰۸ — تقریباً در حدود سال ۱۳۳۶ ه.ش بود که من قطعه ذیل را ساخته بودم؛ و هنوز این بیت نظامی را ندیده بودم. اساس قطعه ذیل، سخن نویسنده کتاب شرایع است که گفته است اگر: با زنی زناشوئی کند و صدق را شراب قرار دهد، عقد درست است و مهر باطل است:

صدق زوجه‌ای را باده کردند سؤال از مرشدی آزاده کردند
ز راز گفته دانای عاقل: زناشوئی درست و مهر، باطل
بخندید و بگفت آن رند عیار سخن رندانه چون مستان هشیار
دو مستی چون نمی‌گنجد به یک جام یکی از جام می‌ریزد سرانجام

موی سپید

ز هستی تا عدم، مویی، امید است مگر کان موی، خود موی سپید است

مهر و موم

آن نقش که بودم از تو معلوم بر دل زدمش چو مهر بر موم

ناتوانی

ز سر بیرون کن این طالع گرانی رها کن تا توانی ناتوانی

نفت سفید

چون ابر سیاه، زشت و ناخوش چون نفت سپید کان آتش

نمکدان

گل افشاندن غبار انگیختن چندی؟ نمک خوردن نمکدان ریختن چندی؟

نوا و غزل

نوا، بازی‌کنان در پرده تنگ غزل، گیسوکشان دردامن چنگ

نیشکر

گره بر دل چرا دارد نی‌قند مگر کو نیز شیرین را است دربند

واعظ

سرانی کز چنین سر پرفسوسند اگر واعظ بود گوید که چون کاه
تو بفکن تا منش بردارم از راه چو گل گردن زنان را دست بوسند

وصال

ز شیرین زبان شکر انگیختند بهم در خزیده دو سرو بلند
دو پی هردو چون لام الف خم زده دو حرف از یکی جنس درهم زده
چو لولوی ناسفته را لعل سفت هم آسود لولو و هم لعل خفت

همسایه

سرشت طفل بد را دایه داند بد همسایه را همسایه داند

هنر

هنر آموز کز هنرمندی درگشائی کنی و دربندی

هوا

گردن به هوا کسی فرازد کو با همه چون هوا بسازد

۲۰۹ - فصلی که با شکیبائی تمام آماده شد معرف احاطه و هنر نظامی و قدرت او در سخنوری است. هر کس اکنون می‌تواند معیاری در دست داشته باشد تا قدر و بزرگی نظامی را تصور کند، و اندیشه‌های او را احساس نماید، و پایه سخن او را دریابد. تنوع مضامین او بی سابقه است؛ حتی فردوسی هم در این زمینه یارای برابری با او ندارد. تنها مولوی و سعدی در این راه، کار نظامی را دنبال کرده و موفق شده‌اند. نظامی و مولوی و سعدی استادان مضامین نو و بلندند، دومی دنباله‌رو اولی است. حافظه قوی و اطلاعات گسترده او وی را در آوردن مضامین بصحنه شعر، یاری می‌داد. بیهوده نیست که اشعار زیادی از نظامی بصورت ضرب‌المثل وارد زبان رایج ما شده است. امیدوارم که من با تنظیم این فصل، نظامی را معرفی کرده باشم زیرا اشعاری که ضبط کردم چکیده و گزیده و زبده شعرهای او است؛ و غالب این اشعار دارای اندرزهای گران‌بها است. در حقیقت، این فصل را می‌توان اندرزنامه نظامی شمرد که به اختصار و جامعیت تهیه شده است. هر وقت فرصت کردید این اندرزنامه را بخوانید هر چند که به تکرار باشد.

فصل سی و یکم

اشعاری که ضرب المثل شده است

۲۱۰ - خورشید آسمان ایران و بهار دل انگیز آن، هنر را بویژه بصورت شعر، در خون و رگ مردم این سرزمین دوانیده است. تعداد کسانی که از آب انگور دچار سکر می شوند در برابر کل جمعیت ایران، مانند قطره در برابر دریا است؛ اما عدد کسانی که از شنیدن اشعار زیبا سرمست می شوند حدّ و حصر ندارد. از این جهت اروپائیان، نقطه مقابل ایرانیان هستند: یکی جام زجاجی در دست دارد و دیگری جان زجاجی. بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا! بنابراین، ذوق خداداد ایرانی در بدر دنبال شعر لطیف می گردد و آن را در جان خود، جای می دهد تا مگر روزی احساس خود را با شعر بیان کند. آن عده از اشعار شعراء که ضرب المثل می شود و یا شهرت عامه پیدا می کند رهگذرش این نکته است که گفتم. حال سری به اینگونه اشعار نظامی بزنیم که در السنه و افواه فارسی زبانان سائر و دایر است:

سایه خورشیدسواران طلب	رنج خود و راحت یاران طلب ^۱
فارغی از قدر جوانی که چیست	تا نشوی پیر ندانی که چیست ^۲
گل ز کژی خار در آغوش یافت	نیشکر از راستی آن نوش یافت
از کجی افی به کم و کاستی	از همه غم رستی اگر راستی ^۳

هر دم از این باغ بری می‌رسد	نغزتر از نغزتری می‌رسد ^۱
آینه چون نقش تو بنمود راست	خود شکن آینه شکستن خطا است ^۲
دشمن دانا که پی جان بود	بهتر از آن دوست که نادان بود ^۳
دشمن دانا که غم جان بود	بهتر از آن دوست که نادان بود ^۴
هر که در او جوهر دانائی است	بر همه چیزیش توانائی است ^۵
بلی در طبع هر داندۀ ای هست	که با گردنده گردانده‌ای هست ^۶

مولوی به صورت‌های گوناگون، این بیت را در مثنوی بکار برده است.

چه خوشتر زآنکه بعد از انتظاری	به اقیدی رسد امیدواری ^۷
ز بادی کو کلاه از سر کند دور	گیاه آسوده باشد سرو رنجور ^۸

جامی در شرح اشعة اللمعات این بیت را بکار برده است.

نهنگ آن به که در دریا ستیزد	کز آب خرد ماهی خرد خیزد ^۹
کند با جنس خود هر جنس پرواز	کبوتر با کبوتر باز با باز ^{۱۰}
بخود گفتا جواب است این نه جنگ است	کلوخ انداز را پاداش سنگ است ^{۱۱}

خسرو پرویز به طعنه، تسلیتی برای شیرین در مرگ فرهاد نوشته بود، شیرین هم بطعنه تسلیتی در مرگ مریم زوجه خسرو به او نوشت؛ بیت بالا را نظامی از حال خسرو پس از دریافت نامه شیرین، گفته است.

درآمد مرد را بخشنده دارد	زمین تا در نیارد بر نیارد ^{۱۲}
درخت افکن بود کم زندگانی	به درویشی کشد نخجیربانی ^{۱۳}
چو بد کردی مباحش ایمن ز آفات	که واجب شد طبیعت را مکافات ^{۱۴}
آن کس که ز شهر آشنائی است	داند که متاع ما کجائی است ^{۱۵}

- | | | |
|-----------------------|--------------------------|-----------------------|
| (۱) مخزن الاسرار ۱۴۸. | (۶) خسرو شیرین ۷. | (۱۱) خسرو شیرین ۲۷۱. |
| (۲) مخزن الاسرار ۱۴۷. | (۷) خسرو شیرین ۱۰۷. | (۱۲) خسرو شیرین ۳۸۳. |
| (۳) مخزن الاسرار ۱۵۰. | (۸) خسرو شیرین ۱۷۷، ۴۱۴. | (۱۳) خسرو شیرین ۴۲۷. |
| (۴) مخزن الاسرار ۱۵۵. | (۹) خسرو شیرین ۱۹۰. | (۱۴) خسرو شیرین ۴۴۳. |
| (۵) مخزن الاسرار ۱۵۶. | (۱۰) خسرو شیرین ۱۹۰. | (۱۵) لیلی و مجنون ۴۵. |

می‌کوش بهر ورق که خوانی	کان دانش را تمام دانی
پالان‌گری بغایت خپود	بهتر ز کلاه‌دوزی بد
آب ارچه همه زلال خیزد	از خوردن پر ملال خیزد
کم گوی و گزیده گوی چون در	تا ز اندک تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد	آن خشت بود که پر توان زد ^۱
یکدسته گل دماغ‌پرور	از صد خرمن گیاه بهتر ^۲
زنده است کسیکه در دیارش	ماند خلفی بیادگار ^۳
در نومیدی بسی امید است	پایان شب سیه سپید است ^۴
صد زخم زبان شنیدم از تو	یک مرهم دل ندیدم از تو ^۵
هر کسی در بهانه تیزهش است	کس نگوید که دوی س برش است ^۶
چو در طاس رخشنده افتاد مور	رهاننده را چاره باید نه زور ^۷
چنان به که امشب تماشا کنیم	چو فردا رسد کار فردا کنیم ^۸

(۵) لیلی و مجنون ۱۰۸.

(۶) هفت پیکر ۳۷.

(۷) شرفنامه ۲۹۱.

(۸) شرفنامه ۴۸۴.

(۱) لیلی و مجنون ۴۷.

(۲) لیلی و مجنون ۴۸.

(۳) لیلی و مجنون ۵۸.

(۴) لیلی و مجنون ۸۷.

فصل سی و دوم

گله نظامی از سرقت ادبی

۲۱۱ - سرقت ادبی این است که کبسی سخن یا طرح هنری و فکری دیگران را بردارد مختصر دخل و تصرف در آن کرده و آن را بنام خود کند و منبع خود را نگوید. برخی از شعراء منبع خود را گاه گاه می‌گویند مانند این شعر سعدی:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

و یا این دوبیت حافظ:

ورباورت نمی‌کند از بنده این حدیث از گفته (کمال) دلیلی بیاورم
(گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر) آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

۲۱۲ - در زمان ما که صنعت چاپ دایر شده است می‌توان شعر دیگری را که در میان ابیات شاعر گنجانده (=تضمین) شده است با دو کمانه و مانند آن نشان داد تا احتمال سرقت نرود بویژه اگر آن بیت یا مصرع که تضمین شده شاعرش مجهول باشد مانند این مصرع «مرگ زن هیچ کم از لذت دامادی نیست» که هر قدر از ادباء و استادان سخن پرسیدم همه اظهار بی‌اطلاعی کردند. از دوست دانشمند دکتر مظاهر مصفا پرسیدم، خندید و گفت: مال خودتان است! از حسن ظن ایشان تشکر دارم ولی خدا می‌داند که مال من نیست. یک روزی گوینده اش معلوم می‌شود. بالاخره از شما چه پنهان یک روز حوصله‌ام سررفت و با خود گفتم: شاید تا صبح

قیامت، شاعر آن، معلوم نشد، این مصرع باید مانند قبر ملا نصرالدین فقط یک دیوار داشته باشد؟ خودت یک چیزی بساز ببینیم چه می‌سازی. از آنجا که گوینده آن مصرع، در زمینه آزادی شخصی و خلاص شدن گریبان خود از دست وامخواه (بقول انوری)^۱ آن مصرع را گفته است، من غزل ذیل را زیر عنوان «شادی و آزادی» سرودم؛ باشد که لحظه‌ای به یمن روح نظامی، شادتان کند:

دل پرسوز مرا روزنه شادی نیست	مرشد عشق مگر گمشده را هادی نیست
خرقه اندازی ^۲ صوفی چو درآید به سماع	رمز آن است که در خرقة ما شادی نیست
صدق از صومعه پرواز کنان چون می‌رفت	این سخن گفت که در صومعه آزادی نیست
بدر خانه سحر، می‌زده مستی می‌گفت:	(مرگ زن هیچ کم از لذت دامادی نیست)
خانه‌های هنر از پایه برانداخته‌اند	اندر این ملک مگر رونق و آبادی نیست
نکته سنجی و سخندانی و زیبایی و ذوق	چه توان گفت به آنکس که در این وادی نیست
فکر بنیاد محبت کن و مهر آئین کن	که جز این، آیت اندیشه بنیادی نیست
(ارغنون) نغمه سرا گفت مرا با دف و چنگ	شادمان زی، مگر ت ذوق خدادای نیست؟

این هم بخاطر آنکه سخن آن مرد دانشمند در حق ما تا حد ممکن، درست از کار درآمده باشد. کم و زیادش را بر ما ببخشاید.

۲۱۳ — یکی از مشاهیر سارقان ادبی افلاطون است که نوشته‌ها و گفته‌های استادش سقراط را در جمهوریت با سخنان خود درهم آمیخته است و معلوم نیست اندیشه‌های سقراط چه بوده است.^۳ هسیود (قرن هشتم قبل از میلاد) شاعر بزرگ یونانی، نسب‌نامه خدایان اثر خود را از منظومه‌های بابلی اقتباس کرده است. ابن خلدون، نظریه‌ای دارد به نام عصبیت (= همیاری عشایری) که آن را از احیاء العلوم غزالی

(۱) این قدردانی که چون خیزی بوقت بامداد

یعنی با کنیز زرخیز بساز که بامدادان روی مال تو باشد، ر. مگیر که هر روز صبح مطالبه وام از تو کند!

(۲) رسم جلسات سماع صوفیان این بود که چون قوال سرود می‌خواند و می‌نواخت، صوفی که بوجد و رقص درمی‌آمد، خرقة خود را و گاه دستار را به عنوان جایزه و انعام بطرف قوال می‌انداخت.

(۳) خداوندان اندیشه سیاسی ۳۵.

سرقت کرده است. عبدالله بن زبیر معروف، اشعار دیگران را سرقت می‌کرد. علامه قزوینی میرزا محمدخان، شرحی در باب ملاصدرا نوشته است که او مطالب دیگران را بنام خود کرده است. ملک‌خان ارمنی طرّار معروف عصر قاجار، مطالب ولتر و مونتسکیو را بنام خود کرده است. و قس علیه قَعْلَلْ وَ تَفَعْلَلْ^۱!

۲۱۴ - نظامی از آنجا که نبوغش مسلم شده بود، و بکر بودن مضامین و تازگی سخن او مقبول خاص و عام شد، حشرات موزیه و انگل‌ها به اشعار او هجوم بردند و دست به سرقت زدند، و آن مرد بزرگ را رنجیده‌خاطر کردند. او خود گفته است^۲:

برآرم چراغی ز پروانه‌ای	درختی برآرایم از دانه‌ای
که هر که افکند میوه‌ای زان درخت	نشانده را گوید ای نیک‌بخت
به شرطی که مشتی فرومایگان	ندزدند کالای همسایگان
گرفتم سر تیزهوشان منم	شهنشاه گوهرفروشان منم
همه خوشه‌چینند و من دانه‌کار	همه خانه‌پرداز و من خانه‌دار
بر این چارسو چون نهم دستگاه	که ایمن نباشم ز دزدان راه
که دارد دکانی در این چارسو	که رخنه ندارد ز بسیار سو
چو دریا چرا ترسم از قطره‌دزد	که ابرم دهد بیش از آن دستمزد

پس از این ابیات، بی درنگ داستان شیرین سروده که چنین است:

شنیدم که رندی جگر تافته	درستی کهن ^۳ داشت نویافته
شنید از دبیران دینارسنج	که زرزرکشد در جهان گنج گنج
به بازار شد تا به زرزر کشد	به یک مغربی ^۴ مغربی درکشد
بدکان گوهرفروشی رسید	که زر بیشتر زان به یکجا ندید
به امید آن گنج، دیوار بست ^۵	بر انداخت دینار خود را ز دست
چو دینارش از دست پرواز کرد	سوی گنج مراف سر باز کرد

(۱) یعنی و قس علی ذلک. آن جمله بین اهل علم بصورت مطایبه مرسوم است.

(۲) شرفنامه ۲۵.

(۳) یعنی سکه قدیمی بی‌غش.

(۴) زر مغربی معروف بود.

(۵) یعنی کنار دیوار دکان پنهان شد.

باری آن یک سکه آن ساده لوح، به سکه های صراف، افزوده شد و آنها را بسوی آن مرد نکشید. آن مرد زاری کرد و حال خود را بصراف گفت. صراف گفت:

یکی بر صد آید نه صد بر یکی	که بسیار ناید بر اندکی
به بست این مثل شحنه راه من	بر آنکس که شد دزد بنگاه من
که بر من نیارند زد بانگ دزد	ز دزدان مرا بس شد این دستمزد
قلم چون تراشد از مشک بید	دبیران نگر تا به روز سپید
ز گنجه است، اگر تا بخارا برند	نهان مرا آشکارا برند
که کالای دزدیده ارزان بود	نخرند کالا که پنهان بود

۲۱۵ — نظامی در جای دیگر عفو و گذشت خود را از کار ناپسند سارقان ادبی اظهار داشته و می گوید:

کمندی که بی دور باشی بود	دلی کو که بی جان خراشی بود
که تا رایگان مهره ناید بدست	مگر مار بر گنج از آن رو نشست
ز تاراج هر طفل یابد گزند	اگر نخل خرما نباشد بلند
به خاکستر، آتش نگه داشتن	به شحنه توان پاس ره داشتن
بسی رخنه در کار و کشت من است	از این خوی خوش کوسرشت من است
به خوی بد، از رهنشان رسته اند	دگر رهروان کاین کمر بسته اند
چو زنگی چرا گشت باید سیاه؟	بدان تا گریزند طفلان راه
ره آورد من بس بود خوی خوش	براهی که خواهم شدن رخت کش

نظامی گفت که برای تاراندن این سارقان ادبی، خشونت بکار نمی برم، بلکه با خلق خوش از کار بدشان ذرمی گذرم. این فصل را از آن رو آوردم که اهمیت مقام شاعری چون نظامی در زمان حیات او معلوم گردد که دست های طمع به بنگاه او دراز بوده است.

فصل سی و سوم

چشم اندازهای ادبی در شعر نظامی

۲۱۶ — می‌گویند کسیکه در خود احساس ذوق شعر می‌کند باید لااقل پنجاه هزار بیت از اشعار فصحاء و بلغاء زبان را بخواند. مرور بر این اشعار مانند برف‌هائی است که در زمستان بر قلّه جبال می‌نشیند؛ در بهار بصورت چشمه‌ها از دامنه‌ها می‌جوشد؛ مطالعه آن اشعار هم بر قلّه وجود شاعر که مغز اوست حال آن برف‌ها را دارد که در بهار شعر و شاعری او بصورت نغمات و سرودهای زیبا از کوهسار طبع او روان می‌شود. نظامی نه تنها چنین مطالعه‌ای را داشت و شاهنامه و منظومه ویس و رامین و دیوان منوچهری و غیره را خوانده بود، حافظه سرشار و خارق‌العاده‌ای داشت که او را در استعمال لغات و عبارات در اشعار، یاری می‌داد؛ از استعمال لغت مارماهی، شاگرد رسن‌تاب، ابر بی‌آب، مارآبی، طباشیر و جزاین‌ها هم چشم نمی‌پوشد؛ اما بعکس سنائی و انوری و مولوی از استعمال ترکیبات عربی که خواننده فارسی زبان سر در نمی‌آورد تا ممکن است پرهیز می‌کند جز آنچه که ضرب‌المثل در فارسی هم شده است مانند «فی التأخیر آفات». دیده نشد که یک بیت عربی در میان اشعار فارسی بگوید، آنطور که مولوی و سعدی و حافظ را رسم شده است. از اسم ذات، افعال تفضیل بسیار می‌سازد؛ ترکیبات فارسی بدیع، بسیار دارد. مفردات فارسی در دیوان او بیشتر از شاهنامه است؛ و این بخاطر تنوع موضوعات شعر نظامی است. بهمین جهت در نوشتن فرهنگ زبان فارسی و دائرةالمعارف فارسی، نخواندن دور کامل دیوان نظامی، نقص غیرقابل اغماض است که شامل حال مؤلفان شتابزده عصر ما

شده است.

۲۱۷ - مهم‌ترین چیزی که در شعر نظامی دیده می‌شود شرح صدر بی نظیر او است: هفت گنبد نظامی، رد و بدل مکالمه بین خسرو و شیرین^۱، رد و بدل آهنگ و سرود بین نکبسا و باربد^۲ در حد اعجاز شعری است که از توان بشر عادی و متعارف، بیرون است. نقل آنها در این جا بهیچوجه مقدور نیست. من یک نمونه از شرح صدر نظامی را انتخاب کرده‌ام که سوگندنامه^۳ اسکندر است، خطاب به مادرش بهنگام مرگ خود، که مبادا در مرگ فرزند زاری و بیقراری کند؛ و آن چنین است:

مسوز از پی دست پرورد خویش	بنه درد بر سوزش درد خویش
از این سوزت ایام دوری دهاد	خدایت در این غم صبوری دهاد
بشیری که خوردم ز پستان تو	بخواب خوشم در شبستان تو
بسوز دل مادر پیش میر	که باشد جوان مرده، و او مانده پیر
بفرمان‌پذیران دنیا و دین	بفرمانده آسمان و زمین
به حجت‌نویسان دیوان خاک	به جاویدمانان مینوی پاک
به زندانیان زمین زیر خشت	به نرخت‌نشینان خاک بهشت
به جانی کز او جانور شد نبات	به جان داوری کارد از غم نجات
به موجی که خیزد ز دریای جود	به امری ^۴ کز او سازور شد وجود
به آن نام کز نام‌ها برتر ^۵ است	به آن نقش کارایش پیکر است
به پرگار هفت آسمان بلند	به فهرست هفت اختر ارجمند
به آگاهی مرد یزدان‌شناس	به ترسائی عقل صاحب قیاس ^۶
بهر شمع کز دانش افروختند	بهر کیسه کز فیض بردوختند
به فرقی که دولت بر او تافته است	به پائی که راه رضا یافته است
به پرهیزکاران پاکیزه رأی	به باریک‌بینان مشکل‌گشای
به خوش‌بوئی خاک افتادگان	به خوش‌خوئی طبع آزادگان
به آرم سلطان درویش‌دوست	بدرویش قانع که سلطان خود او است
به سرسبزی صبح آراسته	به مقبولی نزل ناخواسته

(۱) خسرو و شیرین ۳۰۵ تا ۳۴۴.

(۲) خسرو و شیرین ۳۵۹ تا ۳۷۹.

(۳) اقبال‌نامه ۲۵۲.

(۴) امر «کن» در آفرینش.

(۵) اسم عظم

(۶) اشاره است به مخاطب آیه (فاعتبروا یا اولی الابصار).

به شب‌زنده‌داران بیگاه‌خیز
 به شب‌ناله تلخ زندانیان
 به محتاجی طفل تشنه به شیر
 به ذل غریبان بیمار توش
 بعزلت‌نشینان صحرای درد
 به ناخفتگی‌های غمخوارگان
 به رنجی که خسبد پرآسودگی
 به پیسروزی عقل کوتاه‌دست
 به حرفی که در دفتر مردمی است
 بدردی که زخمش پدیدار نیست
 به صبری که در ناشکیا بود
 بفریاد و فریاد آن یک نفس
 به صدقی که روید ز دین‌پروران
 بدان ره کز او نیست کس را گریز
 به آن در، کز این درگذشتن بدو است
 به نادیدن روی دمساز تو
 به آن آرزو کز منت بس مباد
 به دادآفرینی که دارنده او است
 که چون این وثیقت^۱ رسد سوی تو

روان نظامی شادباد.

(۱) سوگندنامه. اوراق دعوی و وثایق و حجج می‌گفتند مانند سوگندنامه، شهادتنامه، اقرارنامه و غیره.

نظامی و شاعران ایران

فصل سی و چهارم

نظامی و فردوسی

۲۱۸ — نظامی ادامه‌دهنده راه فردوسی در داستان‌سرایی و منش شاعری است. او را

می‌توان تنها شاگرد مکتب فردوسی و خلف صدق وی شمرد. نظامی هم مانند

فردوسی از نامه خسروی حکایت می‌کند:

گزارنده نامه خسروی چنین داد نظم سخن را نوی^۱

فردوسی واژه «نامه خسروان» را بکار برده است. نظامی هم مانند فردوسی عقیده دارد که داستان‌های ملی در انحصار موبدان بوده است:

گزارشگر کارگاه سخن چنین گوید از موبدان کهن^۲

نظامی هم مانند فردوسی از تاریخ دهقان، نقل می‌کند:

گزارنده دهقان چنین در نوشت که اول شب از ماه اردیبهشت^۳
دهقان فصیح پارسی‌زاد از حال عرب چنین کند یاد^۴

(۱) شرفنامه ۸۰.

(۳) شرفنامه ۵۰۸.

(۲) شرفنامه ۱۴۱.

(۴) لیلی و مجنون ۱۴۹.

۲۱۹ — نظامی خود را وارث فردوسی شمرده و می‌گوید^۱: ای ملک عزالدین مسعود بن ارسلان سلجوقی، تو وارث سلطنت محمود غزنوی هستی و من وارث علم فردوسی‌ام؛ محمود حق فردوسی را نداد، دین مورث برعهده وارث است، و طلب مورث (= فردوسی) به وارث (= نظامی) می‌رسد:

دو وارث شمار از دوکان کهن ترا در سخا و مرا در سخن
به وامی که ناداده باشد نخست حق وارث از وارث آید درست

۲۲۰ — نظامی خود را ادامه‌دهنده راه فردوسی شمرده و گفته است^۲:

سخنگوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند بسی گفتنی‌ها که ناگفته ماند
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود همان گفت کز وی گزیرش نبود
دگر از بی دوستان توشه کرد که حلوا به تنها نشایست خورد
نظامی که در رشته گوهر کشید قلم دیده‌ها را قلم درکشید
مگوی آنچه دانای پیشینه گفت که در درّ نشاید دو سوراخ سفت
مگر در گذرهای اندیشه گیر که از باز گفتن بود ناگزیر

مانند داستان تخم طلا که پدر اسکندر به رسم باج به ایران می‌داد که هم فردوسی^۳ گفته است و هم نظامی^۴. نظامی، تکرار سخن شاعران دیگر را برخلاف مروت می‌داند و می‌گوید^۵: چنین کاری شکستن نرخ کالای دیگران است:

نگویم چون دگر گوینده‌ای گفت که من بیدارم ار پوینده‌ای خفت
چو من نرخ کسان را بشکنم ساز کسی نرخ مرا هم بکشند باز

مقصودش از گوینده دیگر فردوسی است. نظامی در مورد نظم داستان‌های شورانگیز بهرام گور، می‌گوید^۶: مطالب اصلی را فردوسی سروده است، ریزه‌ریزه‌هایی جا مانده است که من بشعر درآوردم. این ثابت می‌کند که او پیوسته در راه ادامه کارهای

(۱) اقبال‌نامه ۳۵.

(۴) شرفنامه ۱۵۷.

(۲) شرفنامه ۴۹ بعد.

(۵) خسرو شیرین ۱۶۰.

(۳) شاهنامه ۳۴۵.

(۶) هفت‌پیکر ۱۶.

ادبی فردوسی گام می زده است.

جستم از نامه های نغز نورد	آنچه دل را گشاده داند کرد
هرچه تاریخ شهریاران بود	در یکی نامه اختیار آن بود
چابک اندیشه ای ^۱ رسیده نخست	همه را نظم داده بود درست
مانده زان لعل ریزه لختی گرد	هر یکی زان قراضه چیزی کرد
من از آن خرده چون گهرسنجی	برتراشیدم این چنین گنجی
آنچ از او نیم گفته بد گفتم	گوهر نیم سفته را سفتم
من از آن خرده چون گهرسنجی	گوهر نیم سفته را سفتم

۲۲۱ - نظامی فردوسی را مردی حکیم می شمرد و در برابر او اظهار تواضع می کند:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است	حدیث عشق از ایشان طرح کرده است ^۲
نغزگویان ^۳ که گفتنی گفتند	مانده گشتند و عاقبت خفتند
ما که اجری تراش آن گرهم	پند واگیر داهیان رهیم
گرچه ز الفاظ خود بتقصیریم	در معانی تمام تدبیریم ^۵

نظامی گاه ابیاتی از فردوسی را دوباره ساخته یعنی همان مضامین فردوسی را در قالب شعر خود آورده است. این را در فصل سی و چهارم کتاب (راز بقای ایران در سخن فردوسی) آورده ام و دوست ندارم که تکرار کنم.

۲۲۲ - با وجود همه این مطالب، نظامی یکبار مدعی شده^۶ که خطائی از فردوسی را اصلاح کرده ام.

کجا پیش پیرای پیر کهن	غلط رانده بود از درستی سخن
غلط گفته را تازه کردم طراز	بدین عذر، وا گفتم آن گفته باز

در این مورد، من نظرم را در همان فصل سی و چهارم کتاب (راز بقای ایران در فردوسی) گفتم و تکرار نمی کنم.

(۴) یعنی وظیفه بگیر و مستمری بگیر.

(۵) هفت پیکر ۲۰.

(۶) شرفنامه ۵۲۳، ۵۲۴.

(۱) یعنی فردوسی.

(۲) خسرو و شیرین ۳۳.

(۳) یعنی فردوسی.

۲۲۳ - نظامی در اصول عقاید دینی اشعری است (شماره ۳۶ بعد) ولی فردوسی معتزلی است. این اختلاف در مذهب (نه در دین که هر دو مسلمانند) موجب شده که نظامی از راه تعصب به فردوسی بتازد. در این باره به شماره ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ نگاه کنید تا من محتاج به تکرار نباشم. مشکل اختلاف مذهب فردوسی و محمود غزنوی آن شاعر بزرگ را رنجه خاطر کرد چون محمود هم اشعری بود. نظامی با سلاطین عصر خود، چنین مشکلی نداشت. یک اختلاف دیگر بین فردوسی و نظامی هست و آن این است که فردوسی کلمه ایران را ورد جان و زبان خود قرار داده است ولی نظامی فقط دوبار از ایران حرف می زند^۱. نظامی در حوزه حکومت اتابکان آذربایجان زندگی می کرد که بخش کوچکی از ایران در تصرفشان بود بنابراین، نظامی نمی توانست شیوه فردوسی را در این نکته دنبال کند.

فصل سی و پنجم

نظامی و منوچهری

۲۲۴ — نظامی به اشعار بزرگان ادب توجه داشت. از جمله به دیوان منوچهری دامغانی (وفات ۴۳۲ هـ) که از شاعران برجسته نیمه اول قرن پنجم هجری است که تخلص خود را از منوچهر بن قابوس بن وشمگیر زیاری گرفته است. از باب نمونه به این شعر منوچهری می‌توان نگریست که می‌گوید:

سر از البرز برزد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن

و این از مشهورترین اشعار منوچهری است که تخیلی زیبا را در شعر خود، تصرف کرده است. نظامی هم به تقلید از وی گفته^۱ است:

سر از البرز برزد جرم خورشید جهان را تازه کرد آئین جمشید

تبدیل لغت قرص به جرم، نه تنها اولویت ندارد بلکه لغت قرص خورشید که هنوز ورد زبان ما است اولویت دارد. در مصرع دوم هم نظامی آن تخیل بسیار زیبایی منوچهری را از دست داد.

فصل سی و ششم

نظامی و فخرالدین اسعد گرگانی

۲۲۵ — فخرالدین اسعد که تاریخ زادن او روشن نیست، پس از سال ۴۶۶ هـ وفات کرد. اگر سال تولد نظامی را ۵۳۰ هـ بدانیم، نظامی ۶۴ سال پس از وفات فخرالدین اسعد، متولد شد. نظامی که در خسرو و شیرین تحت تأثیر شدید منظومه ویس و رامین قرار گرفته است در زمان سرودن خسرو و شیرین که مهم‌ترین اثر بزمی او است (یعنی به سال ۵۷۳ هـ) چهل و سه ساله بود یعنی خسرو و شیرین را پس از گذشتن صد و هفت سال از وفات فخرالدین اسعد سرود. این مدت، کافی بود که منظومه ویس و رامین بر زبان‌ها افتاده و نظامی از آن آگاه شود. در فصل بیست و دوم و بیست و سوم با دلایل کافی و روش مقایسه، ثابت کردم که در چه مواردی نظامی از فخرالدین اسعد، بهره گرفته است. اما متأسفانه یادی از فخرالدین نکرده است، و این نقص متوجه نظامی است. امکان دارد که اختلاف مذهبی مانع شده باشد زیرا نظامی اشعری است (شماره ۳۶ تا ۴۶) و حال آنکه فخرالدین اسعد مانند فردوسی معتزلی است. معتزلی بودن فخرالدین از ابیات ذیل^۱ بخوبی روشن است:

خدای پاک و بی‌همتا و بی‌یار	هم از اندیشه دور و هم ز دیدار
نه بتواند مر او را چشم دیدن	نه اندیشه در او داند رسیدن

(۱) ویس و رامین، صفحه اول.

نه نقصانی پذیرد همچو جوهر نه زان گردد مر او را حال دیگر
نه هست او را عرض با جوهری یار که جوهر پس از او بوده است ناچار

۲۲۶ - نظامی می‌گوید:

دیدن او بی‌عرض و جوهر است کز عرض و جوهر از آن سوتر است
مطلق از آنجا که پسندیدنی است دید خدا را و خدا دیدنی است
دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آنکس که بدیده نگفت!

در بیت اخیر رد بر فردوسی و فخرالدین اسعد کرده است. در بیت اول آشکارا با همان زبان و بیان فخرالدین اسعد، سخن گفته است؛ پیدا است که نظر به مقدمه منظومه ویس و رامین داشته است. نتیجه‌ای که من می‌گیرم این است که فخرالدین اسعد مانند نظامی، شاعری است بزمی؛ و بیشتر از هر شاعر دیگر بر اندیشه و هنر نظامی، اثر گذاشته است.

فصل سی و هفتم

نظامی و خیّام

۲۲۷ - تاریخ وفات خیّام دقیقاً روشن نیست. ظاهراً بین سال‌های ۵۰۶ تا ۵۳۰ هـ وفات یافته است و حال آنکه تاریخ تولد نظامی را ۵۳۰ یا ۵۳۴ حدس زده‌اند. پس نظامی و خیّام، معاصر هم نبوده‌اند. خیّام فیلسوف معروف و بلندآوازه در زمان خود بود؛ و قطعاً پس از فوت، شهرت او بیشتر شد. نظامی در چند مورد از رباعیات خیّام استفاده کرده است:

گنبد پوینده که پاینده نیست جز بخلاف تو گراینده نیست
گه ملک جانورانت کند گاه گل کوزه گران‌ت کند^۱

رباعی خیّام درباره‌ی اینکه خاک آدمی گل کوزه گران خواهد شد معروف است. نظامی می‌گوید^۲:

مرا حیرت بر آن آورد صدف‌بار که بندم^۱ چنین بتخانه زنار
ولی چون کرد حیرت، تیز گامی عنایت بانگ برزد کای نظامی
مشو فتنه بر این بت‌ها که هستند که این بت‌ها نه خود را می‌پرستند

(۱) مخزن الاسرار، ۸۴.

(۲) خسرو شیرین، ۶.

همه هستند سرگردان چوپرگار^۱ پدیدآرنده خود را طلبکار

۲۲۸ — یعنی عنایت ربّانی در وجدان من ندا داد که اجرام فلکی را چون افلاطون و ارسطو پرستش نکن زیرا که این اجرام خودشان سرگردانند و از غایت سرگردانی گرد خود می‌گردند. خیام گفته است:

اجرام که ساکنان این آیوانند اسباب تحیر خردمندانند
هان تا سر رشته خرد گم نکنی آنان که مدبرند سرگردانند

۲۲۹ — خیام درباره قضا و قدر این رباعی را دارد:

زین پیش، نشان بودنی‌ها بوده است پیوسته قلم ز نیک و بد ناسوده است
تقدیر ترا هر آنچه بایست بداد غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است

نظامی هم همان اندیشه را چنین گفته^۲ است:

در ازل بود آنچه باید بود جهد امروز ما ندارد سود!

(۱) این ابیات نظامی، شرحی است بر رباعی از خیام. احتمال دیگر دادن در این رباعی وجهی ندارد.

(۲) هفت پیکر ۳۹.

فصل سی و هشتم

نظامی و سنائی

۲۳۰ — وفات سنائی را بطور حدس در حدود سال ۵۳۵ هـ ضبط کرده‌اند و حال آنکه نظامی یا در سال ۵۳۰ و یا ۵۳۴ (یا بین این دو تاریخ) متولد شده است. از آنجا که سنائی مقدم بوده و اشعار او معروف بود، نظامی دیوان او را دیده است. شواهدی این نظر را تأیید می‌کند.

نخستین شاهد، سرودن افسانه درازی گوش اسکندر مقدونی است که اول سنائی آن را به نظم آورده است، سپس نظامی استادانه آن را سروده است. در فصل بیست و پنجم شعر هر دو شاعر را ضبط کردیم. پس تکرار ضرورت ندارد.

۲۳۱ — دومین شاهد من این ابیات سنائی در ذم شعر و شاعران است^۱:

ای سنائی چو شرع دادت بار	دست از این شاعری و شعر بدار
شرع دیدی ز شعر، دل بگسل	که گدائی نگارد اندر دل
شعر بر سب طبع و جان سره‌ای است	چون به سته رسید مسخره‌ای است!
سخن شاعران همه غمز است	نکته انبیاء همه رمز است

اقا نظامی درست در جهت عکس سنائی گام زده و گفته^۲ است:

(۱) حدیقه سنائی ۷۴۳.

(۲) مخزن الاسرار ۳۸ ببعد.

بلبل عرشند سخن پروران	باز چه مانند به آن دیگران
ز آتش فکرت چو پریشان شوند	با ملک از جمله خویشان شوند
پرده رازی که سخن پروری است	سایه ای از پرده پیغمبری است
پیش و پسی بست صف کبریا	پس شعرا آمد و پیش انبیاء

بدون شک این ابیات بویژه بیت اخیر در رد آن اشعار سنائی در حدیقه سروده شده است.

۲۳۲ - شاهد سوم بر این نظر که نظامی اشعار سنائی را دیده است این بیت است^۱:

نامه دو آمد ز دو ناموسگاه هر دو، مسجل به دو بهرام شاه

دو ناموسگاه یعنی سنائی و نظامی. دو نامه عبارت است از حدیقه سنائی، و مخزن الاسرار نظامی. دو بهرام شاه، عبارتند از: اولی بهرام شاه غزنوی که حدیقه سنائی بنام او است؛ دومی، بهرام شاه سلجوقی که نظامی، مخزن الاسرار را بنام او کرده است. این بیت تمام شک ها را برطرف کرد.

فصل سی و نهم

نظامی و انوری

۲۳۳ - انوری از شاعران نامور ایران است. در شاعری لاف برابری با سعدی و فردوسی می‌تواند بزند ولی از قول دیگران:

در شعر سه تن پیمبراند فردوسی و انوری و سعدی

ولی زمانه در داوری نهائی، پنج بزرگمرد را برترین شاعر ایران شناخت که عبارتند از فردوسی، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ. این داوری نهائی درست است. انوری بعد از سال ۵۸۵ یا ۵۸۷ هـ. بدرود زندگی گفت. اگر نظامی متولد سال ۵۳۰ هـ. باشد ۵۵ سال از آغاز عمرش را معاصر انوری بوده است پس انوری تقریباً بیست سال از نظامی بزرگتر بوده؛ و چون اشعار انوری معروف بوده قطعاً برخی از آنها بنظر نظامی رسیده است. نظامی یک بار درباره پیش‌بینی معروف نجومی انوری، اشاره به او کرده و گفته^۱ است:

بر اهل روزگار از هر قرانی^۲ نیامد بی‌ستمکاری زمانی

(۱) خسرو شیرین ۲۸.

(۲) قران (= مقارنه) یا گرد آمدن دو ستاره است که یکی در مدار بالاتر و دیگری در مداری پائین‌تر قرار داشته باشد، که چون دو ستاره مذکور در یک برج به یک درجه برسند آن دو ستاره را مقترن یا متصل گویند (فرهنگ اصطلاحات نجومی).

ز خسف این قران ما را چه بیم است که دارا داد گر، داور رحیم است
قرانی را که با این داد باشد چو فال از باد باشد باد باشد

ستاره‌شناسان در زمان انوری و نظامی، پیش‌بینی کرده بودند که یک طوفان باد خواهد آمد. نظامی ممدوح خود را ستوده و او را به سلیمان تشبیه کرده که مسلط بر باد بوده است؛ و مردم را دل‌داری داده که با وجود چنین سلیمانی از باد نترسند. نظامی آشکارا انوری و سایر منجمان را در این ابیات یاد کرده است. قران مذکور که «قران باد» خوانده شده در سال ۵۸۲ هـ. پیش‌بینی شده بود که مصادف با ۵۲ سالگی نظامی می‌شود.

۲۳۴ — نظامی خسرو و شیرین را در سال ۵۷۳ آغاز کرد و به سال ۵۷۶ تمام کرد چنانکه خودش گفته است:

گذشت از پانصد و هفتاد و شش سال نزد بر خط خوبان کس چنین خال

اگر قران ۵۸۲ هـ را صحیح بگیریم باید هفتاد در این بیت، هشتاد باشد که سال ختم کتاب خسرو و شیرین است؛ و شروع به نظم خسرو و شیرین هم باید سال ۵۸۲ هـ. یعنی همان سال قران بادی شمرده شود. مرحوم وحید دستگردی متعرض این بحث نشده است.

۲۳۵ — اما آنجا که نظامی متعرض اشعار انوری شده است، شعر خاص در نظر نیست بلکه به شرابخواری‌های بی حساب انوری اشاره کرده است: انوری شیوهٔ مداحی پیشه کرده بود؛ پیوسته از رجال و معاریف و پادشاهان نه تنها صله طلب می‌کرد، بلکه کاغذ و مرکب و خروجو و خربزه و لباس و کفش و شراب هم مطالبه می‌کرد! به این شعر او بنگرید:^۲

شاهدی دارم ای بزرگ چنانک چاکرش آفتاب می‌باید
تا دلم تلّ سیم او بیند یک جهان زرّ ناب می‌باید
نشود راست تا بود هشیار گند مستی خراب می‌باید

(۱) دیوان انوری ۶۳۵.

(۲) دیوان انوری ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۶۳، ۵۷۰، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۸، ۶۴۱، ۶۶۷.

تا ستونم رسد به خیمه او	سه قدح می طناب می باید
نقل واسباب ولوت، حاصل شد	یک صراحی شراب می باید
تو بده تا ترا ثواب بود	گر دلت را ثواب می باید

انوری از این نوع شعر، فراوان دارد. نظامی روش او را مذموم شمرده و طعنه به او می زند و می گوید:

شعر به من، صومعه بنیاد شد شاعری از مصطفی آزاد شد

در این زمینه قبلاً (شماره ۱۳۳) سخن گفته شد. تکرار نکنیم.

فصل چهارم

نظامی و مولوی

۲۳۶ — آنچه که تاکنون از نظامی در رابطه با شاعران ایران گفته شد همگی در زمینه شاعران مقدم بر نظامی بود که نظامی به شعرهای آنان توجه کرده است. اکنون ورق برمی‌گردد، یعنی از شاعرانی در رابطه با نظامی سخن می‌گوئیم که مؤخر از نظامی هستند و از اشعار نظامی استفاده کرده‌اند. در رأس همه این شاعران جلال‌الدین رومی مولوی قرار گرفته است که خود یکی از پنج شاعر بزرگ ایران است. سعدی و حافظ هم که پس از نظامی آمده‌اند به اشعار نظامی توجه خاص داشتند اما مولوی بیشتر از سعدی و حافظ از اشعار نظامی بهره‌برداری کرده است. نظر نظامی‌شناس محقق یعنی هادی حایری مورد تأیید ما است.

۲۳۷ — وحید دستگردی در این زمینه سخنی کوتاه دارد که هرچند حق نظامی را اداء نمی‌کند (بعلت اختصار زیاد) ولی بهر حال او را حقی است. من عین عبارت^۱ او را در سپاس از خدمت او نقل می‌کنم:

«نظامی فرماید (در غزلهای خود)

مرا پرسی که چونی چونم ای دوست جگر پردرد و دل پر خونم ای دوست

مولوی فرماید:

(۱) وحید دستگردی، هفتم، مقدمه ۹۳.

مرا پرسى كه چونى؟ بين كه چونم خرابم، بيخودم، مست جنونم
 اين بيت نظامى را: نه آن شيرم كه با دشمن برآيم... الخ، مولوى مطلع غزل قرار
 داده و گويد:

نه آن شيرم كه با دشمن برآيم مرا آن به كه من با من برآيم
 چو خاك پاى عشقم تو يقين دان كزين گل چون گل سوسن برآيم
 يك غزل نظامى را كه اكنون ما در دست نداريم، حضرت مولوى استقبالى، و در
 خاتمه غزل خود، مصراع اول آن را بدین سان نقل مى كند:

جواب آنكه نظامى به نظم مى گويد جفا مكن كه جفا شيوه وفای تونيست

نيز مولوى در اين دوبيت:

ما همه شيران ولى شير علم حمله مان از باد باشد دمدم
 حمله مان پيدا و ناپيدا است باد جان فدای آنكه ناپيدا است باد

از اين دوبيت نظامى، اقتباس معنوى كرده است:

صورت شيرى، دل شيريت نيست گرچه دلت هست دليريت نيست
 شير توان بست ز نقش سراى ليك به صد چوب نجنبه ز جاى

۲۳۸ — سخن وحيد دستگردي همين بود كه آوردم. حال به سر سخن خود رويم: پيش
 از ورود در صحنه مقايسه اشعار دو شاعر بزرگ بايد اين نکته را يادآور شوم كه مكتب
 فكرى اين دو شاعر بكلى متفاوت است: نظامى شاعر شادى آفرين است (فصل
 هفدهم) شعار نظامى^۲ اين است:

به دانائى ز دل، پرداز غم را كه غم غم را كشد چون ريگ نم را
 و گر ناتوانى درآيد بكار مكن عاجزى بر كسى آشكار
 لب از خنده خرمى در مبند غمين باش پنهان و پيدا بخند

(۱) كاش مولوى در مواردى كه از اشعار نظامى استفاده كرده است نام نظامى را ياد مى كند.

(۲) خسرو و شيرين ۴۱۵. اقبالنامه ۱۵۰.

و حال آنکه مولوی می‌گوید^۱:

زهرنوش و آب حیوان را بریز!	هرچه بینی سود خود، زان می‌گریز
سود و سرمایه به مفلس، وام ده	هر که بستاید ترا دشنام ده
بگذر از ناموس و رسوا باش فاش	ایمنی بگذار و جای خوف باش

مولوی معتقد است که اندرز عرفاء ملال‌آور است، غم‌آور است، ولی این غم، نسخه‌ی معالجه‌ای است که ما تجویز می‌کنیم. وی در این زمینه از زبان شنوندگان چنان اندرزهای غم‌آور، چنین گفته است^۲:

جان ما فارغ بد از اندیشه‌ها	در غم افکندید ما را و عنا
ذوق جمعیت که بود و اتفاق	شد ز فال زشتان صد افتراق
طوطی نقل و شکر بودیم ما	مرغ مرگ‌اندیش گشتیم از شما
هر کجا افسانه غم‌گستری است	هر کجا آوازه مستکری است
هر کجا اندر جهان فال بدی است	هر کجا مسخی، نکالی، مؤخدی است
در مثال و قصه و فال شما است	در غم‌انگیزی شما را مشتها است

۲۳۹ — با وجود اینکه طرز تفکر دو شاعر بطور اساسی و بنیادی، تفاوت دارد، مقام نظامی بقدری والا بوده است که در شخصیت بزرگی چون مولوی تأثیر نهاده است. چنانکه در نمونه‌های متعدد ذیل آنها را گرد آوردیم و در معرض دید شما نهادیم: نظامی در باره مرغ انجیرخوار می‌گوید^۳:

سفره انجیر شدی صفروار	گر همه مرغی بدی انجیرخوار
گر انجیرخور مرغ بودی فراخ	نماندی یک انجیر بر هیچ شاخ ^۴

بیت اخیر را در شرفنامه دوبار آورده است. مولوی همین مضمون را با تکرار، دوبار در مثنوی^۵ آورده است:

بر سماع راست هر تن چیر نیست	طعمه هر مرغی انجیر نیست
-----------------------------	-------------------------

(۱) مثنوی ۱۶۳

(۲) مثنوی ۲۷۶.

(۴) شرفنامه ۴۸، ۹۵.

(۵) مثنوی ۱، ۷۳.

(۳) مخزن الاسرار ۴۴.

بار دوم بجای هرتن، هر کس گفته است.

۲۴۰ — دومین مورد اقتباس مولوی از نظامی، نیروانا است. نیروانا یکی از اصول عقاید بودیزم است که عرفاء مسلمان، اقتباس از معرفت هندی کرده‌اند. خلاصه این اصل چنین است که مرد سالک مراحل و منازل تهذیب نفس را طی می‌کند تا به مرتبه فنا برسد^۱. مولوی این اصل را گرفته ولی با مفاهیم اسلامی (رجعت انسان به خدا و فناء فی الله) درهم آمیخته و چنین گفته است^۲:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیئی هالک الا وجهه ^۳

بار دیگر از ملک، قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
مطابق اسناد نقلی اسلامی تنها خدا است که در وهم نمی‌گنجد چنانکه سعدی گوید:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌ایم و شنیدیم و خوانده‌ایم

پس در واقع همان دعوی انا الحق را مولوی با ظرافت خاص خود، بیان کرده است. در مثنوی در شرح حال با یزید از این دعوی، جانب‌داری تمام کرده است، وی ابائی از این دعوی ندارد هر چند که اساس دعوی از هر جهت ناتمام است. مولوی در ادامه ابیات بالا می‌گوید:

پس عدم گردم عدم، چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون

در این بیت بار دیگر نیروانا را با رجعت الی الله آمیخته و رنگ اسلامی به آن اصل بودائی داده است. نظامی در مورد نیروانا این ابیات را دارد^۴:

(۱) تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت ۱۴۳.

(۲) مثنوی ۳۰۰.

(۳) مولوی نیروانا را با فناء فی الله آمیخته است، در حالی که بودیزم سخن از خدا در میان نمی‌آورد.

(۴) مخزن الاسرار ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳.

خاک تو آن روز که می‌بیختند
ز آمدن این سفرت رای چیست
اول کاین ملک بنامت نبود
فرّ همای حملی داشتی
گرچه پر عشق تو غایت نداشت
مانده شدی قصد زمین ساختی
باز چو تنگ آئی از این تنگنای
گرچه مجرد شوی از هر کسی
یعنی به مقام فرشتگان می‌رسی که مجرداند همانطور که مولوی گفته است.

جز به تردد سر و کاریت نیست
بر سر یک رشته قراریت نیست
این همان طی منازل تهذیب نفس است که نیروانا بر آن اندیشه دور می‌زند.

شک نه در آن شد که عدم هیچ نیست
شک به وجود است که هم هیچ نیست
وجود آدمی و ممکنات، قائم به ذات خداوندی است، از خودش وجودی ندارد، پس
آدمی در وجود خود، باید شک داشته باشد.

راه عدم را نپسندیده‌ای زانکه به چشم دگران دیده‌ای
مولوی هم می‌گوید: از مردن و نابود شدن هرگز کم نشدم. پس عدم کردم عدم...
الغ نظامی همان را گفته که مولوی خواسته و گفته است ولی بعّلت طولانی کردن
بحث، خواننده‌ای که وارد به اصطلاحات عرفانی و رموز قرآنی نیست، به آسانی سر
از مقصود او در نمی‌آورد، و حال آنکه مولوی با چند بیت زیبا و بلیغ، مطلب را
بصورت فرمول بیان کرده است و به همین جهت آن ابیات، مقبول طباع خاص و عام
واقع شده است.

۲۴۱ - نظامی می‌گوید^۱:

می و معشوق و گلزار و جوانی . از این خوشتر نباشد زندگانی

حمایل دست‌ها در گردن یار درخت نارون پیچیده بر نار
بدستی دامن جانان گرفتن بدیگر دست، نبض جان گرفتن

این مضمون با این عبارات، الهام‌بخش مولوی بوده که گفته است^۱:

یکدست جام باده و یکدست جعد یار رقصی چنین میانه میدانم آرزو است

علی‌الخصوص اگر بیت ذیل نظامی^۲ را هم در کفه او اضافه کنیم:

شهنشه بیکدست، ساغرکشان بدست دگر، زلف دلبرکشان

۲۴۲ - مورد چهارم که مولوی از نظامی اقتباس کرده است، مضمون بیت ذیل نظامی است^۳:

بلی در طبع هر داننده‌ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست
مولوی در این معنی گفته است^۴:

بی‌تفکر، پیش هر داننده هست آنکه با گردنده گرداننده هست
مولوی بار دیگر همان بیت نظامی را تقلید کرده و گفته است^۵:

پس یقین در عقل هر داننده هست اینکه با جنبنده جنباننده هست
مولوی بار سوم، همان بیت نظامی را تقلید کرده و می‌گوید^۶:

چون نمی‌داند دل داننده‌ای هست با گردنده گرداننده‌ای؟

بی‌شک بیت نظامی از هر سه بیت مولوی زیباتر و روان‌تر است. استادی مولوی در این است که یک مضمون را سه بار گفته است.

۲۴۳ - مورد پنجم که مولوی از نظامی اقتباس کرده است، بیت ذیل نظامی است^۷:

(۵) مثنوی ۳۲۷.

(۶) مثنوی ۵۴۰.

(۷) شرفنامه ۷۹.

(۱) دیوان کبیر ۱۶۶.

(۲) شرفنامه ۴۷۳.

(۳) خسرو و شیرین ۷.

(۴) مثنوی ۳۲۱.

چنین زد مثل، شاه^۱ گویندگان که یابندگانند جویندگان
مولوی می‌گوید^۲:

جَد را باید به جان بنده بود زانکه جَد جوینده یابنده بود
بار دیگر همان مضمون را گفته است^۳:

عاقبت جوینده یابنده بود که فرج از صبر، زاینده بود
بعلت روانی و سادگی، مصرع اول در حکم ضرب المثل فارسی است.
۲۴۴ — مورد ششم که مولوی از نظامی اقتباس کرده این بیت نظامی است^۴:

اگر خواهی جهان در پیش کردن شکم‌واری نخواهی بیش خوردن
مولوی این مضمون را گرفته و ساده‌تر کرده و گفته است^۵:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
۲۴۵ — در فقه اسلام می‌گویند: سگ تعلیم دیده (= کلب معلّم) قابل خرید و فروش
است و ارزش مالی دارد بخلاف سگ تعلیم ندیده. شعراء از این بحث، مضمونی در
ارزش تعلیم و تعلّم ساخته‌اند. نظامی گفته است^۶:

نیم‌خورد سگان صیدسگال جز به تعلیم علم نیست حلال
مولوی این بیت را تقلید کرده و گفته است^۷:

علم چون آموخت سگ، رست از ضلال می‌کند در بیشه‌ها صید حلال
عبارات این بیت بسیار سست است، و به پای بیت نظامی نمی‌رسد.
۲۴۶ — مورد هشتم که مولوی از نظامی اقتباس کرده است، مضمون بیت ذیل از

(۱) یعنی پیامبر اسلام در (من جدّ وجد).

(۵) مثنوی ۲.

(۲) مثنوی ۴۵۶.

(۶) هفت‌پیکر ۵۳.

(۳) مثنوی ۵۴۶.

(۷) مثنوی ۱۶۳.

(۴) خسرو شیرین ۱۷۷.

نظامی است^۱:

در وقت فرو فتادن از بام صد گز نبود چنان که یک گام
مولوی می‌گوید^۲:

نردبان خلق، این ما و من است عاقبت زین نردبان افتادن است
هر که بالاتر رود ابله‌تر است کاستخوان او بتر خواهد شکست

شعر مولوی زیباتر و پرمعنی‌تر است. من آن دو بیت را باین صورت شنیده بودم که زیباتر است:

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت این نردبان بشکستی است
لاجرم هر کس که بالاتر نشست استخوانش سخت‌تر خواهد شکست

۲۴۷ — مورد نهم که مولوی از نظامی اقتباس کرده است مربوط است به اندیشه معروف به «مثل افلاطونی». بموجب این فکر، هر نوعی از انواع موجودات، مثالی ازلی دارد. نظامی درباره نوع خروس چنین گفته است^۳:

شنیدم که بالای این سبز فرش خروسی سپید است در زیر عرش
چو او برزند طبل خود را دوال خروسان دیگر بکوبند بال
همانا که آن مرغ عرشی منم که هر بامدادی نوائی زنم
بر آواز من، جمله مرغان شهر برآرند بانگ، اینت گویای دهر

یکی از آن مرغان زمینی که به تقلید از این خروس عرشی، آواز خوانده است مولوی است در ابیات ذیل^۴:

او خروس آسمان بوده ز پیش نعره‌های او همه در وقت خویش
ای خروسان از وی آموزید بانگ بانگ بهر حق‌کندنی بهر دانگ

۲۴۸ — دهمین مورد که مولوی از نظامی اقتباس کرده است دو بیت ذیل نظامی

(۱) لیلی و مجنون ۵۱. (۳) اقبال‌نامه ۲۹.

(۲) مثنوی ۳۹۳. (۴) مثنوی ۴۷۱.

است^۱:

دشمن دانا که پی جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود
دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

مولوی گوید^۲:

دوستی با مردم دانا نکو است دشمن دانا به از نادان دوست

۲۴۹ — یازدهمین مورد که مولوی از نظامی اقتباس کرده است بیت ذیل از نظامی است دربارهٔ (کژ نشستن معشوقه و راست گفتن او) که در برخی از ترانه‌های این زمان، اقتباس شده است. نظامی گوید^۳:

بیا تا کژ نشینم راست گویم چه خواری‌ها کز او نامد برویم
مولوی در دیوان کبیر^۴ گوید:

بنشین کژ و راست گو که نبود همتا شه روح راستین را

۲۵۰ — دوازدهمین مورد که مولوی از نظامی اقتباس کرده است متن یک قصه است در آغاز مثنوی^۵ دربارهٔ کنیزی که پادشاهی خریده بود. کنیز قبلاً عاشق زرگری بود در شهر سمرقند و پادشاه از آن بی‌خبر بود، کنیز رنجور شد؛ پزشکان از علاج درماندند تا پزشکی الهی نبض او را گرفت و حال او را پرسید و دانست که گرفتار عشق آن زرگر است. زرگر را فریب دادند و بدربار آوردند که ظروف زرین سلطنتی بسازد و کنیز را هم آزاد گذاشتند تا با زرگر اختلاط کند. حال کنیز خوب شد؛ و این شش ماه طول کشید. پس برای جدا کردن این دو دلداه، شربت بدستور آن پزشک الهی ساختند و بخورد آن زرگر بینوا دادند و او را کشتند تا آن پادشاه بتواند به کنیز خود برسد:

(۴) دیوان کبیر ۴۹.

(۱) مخزن الاسرار ۱۵۰، ۱۵۵.

(۵) مثنوی ۲.

(۲) مثنوی ۱۵۱.

(۳) خسرو و شیرین ۲۰۲.

مدت شش ماه می‌راندند کام	تا بصحت آمد آن دختر تمام
بعد از آن از بهر او شربت بساخت	تا بخورد و پیش دختر می‌گذاخت
چونکه زشت و ناخوش و رخ زرد شد	اندک اندک در دل او سرد شد

بعد مولوی از جانب آن پزشک عذر می‌خواهد که او قاتل نبود بلکه بدستور خدا آن زرگر را کشت چنانکه خضر آن غلام را بدستور خدا کشت! البته نظر مولوی را خوانندگان آن قصه هرگز نمی‌توانند بپذیرند. قصه را به نتیجه ضعیف و حتی نامعقول، سوق داده است؛ و از توجیه قتل زرگر برنیامده است. اگر قرار شود هر پزشکی بدستور هر پادشاهی آدم بکشد و این عذر را بیاورد نظم اجتماع بهم می‌خورد.

۲۵۱ — مولوی این قصه را از نظامی^۱ گرفته است همانطور که قصه آوردن کلپه و دمنه را از هند، از شاهنامه فردوسی گرفته است. نظامی داستان را بین ارشمیدس (=فرزندخوانده ارسطو) و ارسطو، می‌گرداند. نظامی می‌گوید که ارشمیدس با هوش‌ترین شاگرد ارسطو بود، و ارسطو با حضور او در تدریس بر سر ذوق می‌آمد. اسکندر کنیزی زیبای چینی داشت آن را به ارشمیدس بخشیده بود. ارشمیدس مدتی با او سرخوش بود، و بدرس استاد نمی‌آمد. استاد قضیه را دانست. ارشمیدس را گفت آن کنیز را نزد من آر بخلوت. پس شربتی به او داد که زیبایی وی را در کوتاه مدت، محو کرد. آنگاه به ارشمیدس گفت:

بگفت آن پریروی را پیش من	بباید فرستاد بی‌انجمن
بینم که تاراج آن ترکناز	ترا از سر علم چون داشت باز
شد آن بت پرستنده فرمان‌پذیر	فرستاد بت را به دانای پیر
برآمیخت دانا یکی تلخ جام	که از تن برون آورد خلط خام
نه خلطی که جان را گزایش کند	ولی آنکه خون را فزایش کند

یعنی شربت که ارسطو داد قاتل نبود. مولوی شربت قاتل به زرگر سمرقندی داد، مشکل قصه او از همین جا سرچشمه گرفت که ناچار شد به آن قتل، جنبه ماوراءالطبیعه‌ای بدهد یعنی آن قتل را با داستان خضر مقایسه کند و در نتیجه از

اذهان متعارف مردم دور شود. کار خضر، کار قیاسی نیست که بتوان آن را تکرار کرد. از نظر علم تفسیر قرآن هم آن آیه که مولوی برای توجیه قصه در خصوص قتل زرگر به آن، استناد کرده است از متشابهات است که فهم آن، ویژه راسخون در علم است. باری ادامه شعر نظامی را ببینید:

دوتا کرد سرو سهی سایه را	بپرداخت از شخص ^۱ او، مایه را
به طشتی درانداخت دانا دلیر	فضولپی کز آن مایه آمد به زیر
بت خوب در دیده، ناخوب گشت	چوپرد کرد از اخلاط آن مایه طشت
شد از نقره زیقی آب و سنگ	طراوت شد از روی و رونق ز رنگ
بدو داد معشوق دل‌بند را	بخواند آن جوان هنرمند را
ببر شادمانه سوی خانه باز	که بستان دلارام خود را بناز
به استاد گفت این زن زشت کیست؟	جوانمرد چون در صنم بنگریست
بیارندش آن طشت پوشیده پیش	بفرمود دانا که از جای خویش
بدین بود، مشغولی کام تو	بدو گفت کاین بد دلارام تو
از این بود پر، بود پیش عزیز	دلیل آنکه تا پیکر این کنیز
بصورت زن زشت می‌خوانیش	چو این مایه در تن نمیدانیش
کز این آب شد آدمی تابناک	مریز آب خود را در این تیره خاک
بسی خرمی‌ها است آمیخته	در این قطره آب ناریمخته
مده خرمن عمر خود را بباد	به چندین کنیزان وحشی‌نژاد
که بسیار کس مرد، بیکس بود	یکی جفت هم‌تا ترا بس بود

قصه‌ای را که نظامی کوشید به آن صورت معقولی بدهد و نتیجه اخلاقی از آن بگیرد و در امور جنسی، آدمی را از افراط برکنار دارد تا از خط عقل، دور نیافتد، نمی‌دانم چرا مولوی به آن آب و رنگ متافیزیکی زده و آن را از دسترس عقول دور کرده و سرانجام هم نتوانست سر و ته قضیه را بهم آورد. در این مقایسه‌ها، هنر نظامی و استقامت و اعتدال اندیشه او از چشم تیزبین نقادان دور نمی‌ماند. سخن ما در این فصل تمام شد. با وجود آنکه نظامی این همه از دیوانش به مولوی بهره رسانده است با این حال مولوی از سنائی بدفعات یاد کرده با ذکر اسم، اما از نظامی فقط در یک

(۱) یعنی جسم و بدن.

مورد یاد کرده است؛ و حال آنکه تأثیر سخن نظامی در مولوی بیشتر بوده است. احتمالاً قرب مشرب سنائی و مولوی، سبب ذکر نام سنائی بویژه در مثنوی بوده است. نکته‌ای که اعتقاد به آن دارم این است که مثنوی مولوی همان طرح مخزن‌الاسرار نظامی را دنبال می‌کند و سعدی هم در بوستان، تقلید عالی از مخزن‌الاسرار کرده است. در واقع، نظامی دنباله‌رو راه فردوسی در افسانه‌سرایی است، و سعدی و مولوی دنباله‌رو راه نظامی (در مخزن‌الاسرار) از نظر اخلاقی و عرفانی هستند. این نکته بلندی مقام نظامی را بخوبی ثابت می‌کند.

فصل چهل و یکم

نظامی و عراقی

۲۵۲ — عراقی (۶۱۰-۶۸۸ هـ = ۱۳۱۳-۱۳۸۹ م) شاعر عارف زبردست و شیرین سخن، معاصر جلال الدین رومی مولوی است، و در قونیه مدتها با یکدیگر ارتباط داشتند. طبعاً از اشعار مولوی و منابع دیوان او بخوبی آگاه بود. پس عراقی می‌دانست که مولوی بیش از همه شعراء به نظامی التفات دارد. از آنجا که مولوی از هر جهت ارشد بر عراقی بود، بعید نیست که عراقی هم به دیوان نظامی توجه کرده و از نفس گرم نظامی متأثر شده باشد. مخزن الاسرار نظامی حال و هوای عرفانی دارد؛ می‌توانست روح عراقی را جذب کند. نظامی در مخزن الاسرار^۱ زیر عنوان «در توصیف شب و شناخت دل» شعر بسیار ظریف و دل‌انگیز دارد؛ از جمله می‌گوید:

چونکه در آن نقب، زبانم گرفت	عشق، نقیبانه عنانم گرفت
حلقه زدم گفت بدین وقت کیست	گفتم اگر بار دهی آدمی است
پیشروان پرده برانداختند	پرده ترکیب درانداختند
لاجرم از خلص‌ترین سرای	بانگ درآمد که نظامی درآی
خاص‌ترین محرم آن در شدم	گفت درون آی و درون‌تر شدم

۲۵۳ — کدام صاحب‌دل شعرشناسی است که بهترین غزل عراقی را الهامی از این شعر نظامی نداند؟ آنجا که عراقی می‌گوید^۲:

پسرا ره قلندر، سزد ار به من نمائی
نیم اهل زهد و توبه به من آرساغمی
به طواف کعبه رفتیم بحرم رهم ندادند
در دیر میزدم من، ز درون صدا برآمد

که دراز و دور دیدم ره زهد و پارسائی
که به صدق، توبه کردم ز عبادت ریائی
که برون درچه کردی؟ که درون خانه آئی
که درآی ای عراقی که تو خود حریف مائی

فصل چهل و دوم

نظامی و سعدی

۲۵۴ - بعثت تنوع موضوعات در اشعار نظامی و نیز بعثت اینکه نظامی از متفکران ایران و صاحب کلمات حکمت‌آمیز بوده است. پس از خود همه شاعران را تحت تأثیر قرار داده است؛ همان قدر که مولوی تحت تأثیر نظامی است، سعدی هم تحت تأثیر نظامی است. سعدی از نظامی بعنوان خردمند یاد کرده و گفته است:

خردمندان پیشین راست گفتند مرا خود کاشکی مادر نزادی
مصرع دوم از نظامی است. نظامی گفته است:
سگ بر آن آدمی شرف دارد که چو خر چشم بر علف دارد
سعدی می‌گوید:

سگ بر آن آدمی شرف دارد که دل مردمان بی‌آزارد^۱
نظامی می‌گوید:^۲

بلی خیزم در آویزم به بدخواه ولی آنگه که بیرون آیم از چاه
بر آن عزمم که ره در پیش گیرم شوم دنبال کار خویش گیرم

سعدی در ترجیع بند معروف خود با الهام گرفتن از این سخن نظامی، گفته است:

بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم

۲۵۵ - سعدی می‌گوید: ^۱

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

این را از نظامی الهام گرفته که گفته ^۲ است:

درختی کاؤل از پیوند کثرخاست نباشد جز به آتش کردنش راست

۲۵۶ - سعدی می‌گوید: ^۳

مزاجت ترو خشک و گرم است و سرد مرکب از این چار طبع است مرد
یکی زین چوبر دیگری یافت دست ترازوی عدل طبیعت شکست

نظامی گفته است: ^۴

در این چار طبع مخالف نهاد که آب آمد و آتش و خاک و باد
چگونه توان راستی یافتن؟ ز کژی بیا بد عنان تافتن
بود چار دیوار آن خانه سست که بنیادش اول نباشد درست

این دوبیت را از سعدی بخاطر دارم که در بعضی از چاپها یا کتابها دیده بودم:

چار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند با هم خوش
چون یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآرد از قالب

این را بهر حال گوینده اش از نظامی گرفته است که می‌گوید: ^۵

اگر چه آب و باد و خاک و آتش کنند آمد شدی با یکدگر خوش

(۴) اقبالنامه ۲۷۲.

(۵) خسرو و شیرین ۸.

(۱) کلیات سعدی ۱۵۴.

(۲) خسرو و شیرین ۳۹۸.

(۳) کلیات سعدی ۳۷۲.

همی تا زو خط فرمان نیاید ز شخص هیچ آدم جان نیاید

۲۵۷ - دوستی که اهل ادب و شعر است این مصرع را از سعدی می‌خواند: (بر پا) ارغوان ریخت - در گوشم ارغنون خواند) ممکن است یک بیت باشد. از طریق فهرست‌ها نتوانستم آن را در کلیات سعدی بدست آوردم. بهر حال اگر درست باشد، سعدی آن را از نظامی اقتباس کرده است که می‌گوید:^۱

سماع ارغنونی گوش می‌کرد شراب ارغوانی نوش می‌کرد

۲۵۸ - سعدی دربارهٔ بیگانه و خویش می‌گوید:

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد
از نظامی اقتباس کرده است که گفته است:^۲

بسا بیگانه کز صاحب وفائی ز خویشان بیش دارد آشنائی

۲۵۹ - سعدی می‌گوید:^۳

گیلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی بدستم
این را از نظامی الهام گرفته که می‌گوید:^۴

گل سرشوی از این معنی که پاک است به سربرمی‌کنندش گرچه خاک است

۲۶۰ - نظامی می‌گوید:

عاریت کس نپذیرفته‌ام آنچه دلم خواست همان گفته‌ام

سعدی در آخر گلستان همان بیت را تقلید کرده و گفته است: «به توفیق باری عز اسمه» در این جمله چنانکه رسم مؤلفان است از شعر متقدّمان بطریق استعارت، تلفیقی نرفت!

(۳) کلیات سعدی ۳۰.

(۴) خسرو شیرین ۳۰۹.

(۱) خسرو شیرین ۴۴.

(۲) خسرو شیرین ۴۱۳.

کهن خرقه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن
 با این همه الهام و اقتباس و تضمین اشعار نظامی بهرحال، استعارت شده است.
 ۲۶۱ — سعدی یکبار از مدح قزل ارسلان (شماره ۵۸) بوسیله نظامی، ایراد کرده که
 چرا راه مبالغه پیموده است. سعدی در این باره می‌گوید^۱:

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان؟
 مقصود وی این دوبیت نظامی است^۲:

بخورشیدی سریرش هست موصوف به مه برکرده معروف
 زمین هفت است و گر هفتاد بودی اگر خاکش نبودی باد بودی

من دیوان خاقانی را که او هم مدح کننده قزل ارسلان است جستجو کردم خاقانی
 چنین مضمونی را نداشت. یقین است که ایراد سعدی متوجه خاقانی نیست.
 احتمال دارد که شعر سعدی ایراد از ظهیر فاریابی باشد که می‌گوید:

وهم را دست به قصر شرفت می‌نرسد گرچه نه کرسی گردنش به زیر قدم است

اگر فرض شود که نظر سعدی به اشعار نظامی بوده است، ایراد او بر نظامی وارد
 نیست، زیرا نظامی در کتاب خسرو و شیرین دوبار قزل ارسلان را ستوده است و
 حال آنکه سعدی ابوبکر بن سعد را قدم‌بقدم مدح می‌کند که خواننده را متعجب
 می‌سازد. نظامی این تکرارها را در مدیحه‌سرایی ندارد. وانگهی نظامی اگر اندرز به
 شاهزاده (سعد بن ابی بکر بن سعد) داده کتبی و غیابی بوده است و حال آنکه
 نظامی قزل ارسلان را که پادشاه مقتدر بوده اندرز حضوری^۳ داده است و این دشوارتر
 از کار سعدی بوده است. وانگهی این ایراد سعدی برخلاف انتظار خودش از دیگران
 است که می‌گوید^۴:

الا ای خردمند پاکیزه‌خوی خردمند نشنیده‌ام عیب جوی

(۱) کلیات سعدی ۲۰۹، ۲۳۷. (۳) خسرو و شیرین ۴۵۳.

(۲) خسرو و شیرین ۲۶. (۴) کلیات سعدی ۲۰۵.

قبا گر حریر است و گر پرنیان بناچار خشوش بود در میان
تو گر پرنیانی نیابی مجوش کرم کارفرما و خشوش بیوش

بهر حال مردی که در طوفان‌های بادهای هولناک، بقول خودش چراغ هنر را
باستادی روشن نگاه داشت، احترامش بر همه واجب است؛ چنانکه خودش گفته
است^۱:

بگوشی جام تلخی‌ها کنم نوش بدیگر گوش دارم حلقه در گوش
نگهدارم به چندین اوستادی چراغی را در این طوفان بادی

خداوند هر دو را غرق رحمت بی پایان خود کند.

فصل چهل و سوم

نظامی و حافظ

۲۶۲ — از پنج شاعر بزرگ ایران، مولوی و سعدی و حافظ بطور مستقیم یا غیرمستقیم به مقام استادی نظامی اعتراف کرده‌اند. وحید دستگردی در این باره نوشته است^۱:

«خاتم الشعراء خواجه حافظ شیرازی نیز در اشعار نظامی تتبع بسیار، و به مقام بلند و فکرت ارجمند وی، اعتقاد کاملی داشته؛ چنانکه در ستایش نظامی و خطاب به ممدوح فرماید:

ز نظم نظامی که چرخ کهن	ندارد چو او هیچ زیبا سخن
بیارم به تضمین سه بیت متین	که نزد خرد به زدرِ ثمین
زحل کمترین هندویت در وثاق	سپهرت غلامی مرصع نطق
از آن بیشتر کاوری در ضمیر	ولایت ستان باش و آفاق گیر
زبان تا زمان از سپهر بلند	بفتح دگر، باش فیروزمند

«در قسمت ساقی‌نامه و مغنی‌نامه هم، حافظ به حد کمال، پیروی از نظامی کرده، و بیشتر معانی و ترکیبات لفظی را از شرفنامه و اقبال‌نامه اقتباس کرده است.»

۲۶۳ — بعکس مولوی و سعدی که نام نظامی را در دیوان خود نیاورده اند ولی حدّا کثر استفاده را از شعر او کرده اند، حافظ آن اندازه وسعت نظر دارد که صریحاً نام نظامی را در شعر خود می برد و می گوید^۱:

چو سلک در خوشاب است شعرِ نغز تو حافظ که گاه لطف، سبق می برد ز نظم نظامی
این بیت بطور کلی نشان حسن اعتقاد حافظ در مقام و استادی نظامی است.
نظامی از قول بهرام گور این بیت را دارد^۲:

گرچه من می خورم، چنان نخورم که ز مستی غم جهان نخورم
حافظ به پیروی از نظامی گفته است^۳:

بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم گرامتحان بکنی می خوری و غم نخوری

۲۶۴ — شعر نظامی جامع تر است و از نظر اجتماعی با ارزش است زیرا این نکته را یادآور شده که کسیکه می می خورد دست کم نباید آنقدر بخورد که غم مردم بیچاره و بی پناه را فراموش کند یعنی حتی در این حال هم باید به جنبه های انسانی توجه کند؛ اما شعر حافظ این نکته اجتماعی را بدست غفلت سپرده است. همین نکته بود که در سالهای قبل وقتی که گزارش یونسکو را درباره هفتصد میلیون شکم گرسنه شنیدم در برابر آن یک بیت حافظ بی اختیار بفکر فرورفته و اشعار ذیل را در حال صعود بطرف توجال گفتم.

می اگر حلال بود، نخورد می
غم دل به می، نزدود می، نسترد می؛
که تو با غمی، که تو آدمی؛
غم تو غم من، غم عالمی
ز گرسنه ها، ز برهنه ها

○

غم دل به می، ببری دمی

غم دیگران، چه کنی همی؟
بخدا بخدا، نبود جدا
غم تو، غم من، غم عالمی
ز گرسنه ها ز برهنه ها

○

ز چه می خوری تو؟ که غم نخوری
غم خسته های ستم نخوری
غم چهره های دژم نخوری
که ندا کنند و رسد صدا
غم من، غم تو، غم عالمی
ز گرسنه ها ز برهنه ها

شعر نظامی چنان جامع است که راه را بکلی بر من بسته است. مطایبه ای بود با حافظ که بنفع نظامی پایان یافت.
۲۶۵ - نظامی می گوید^۱:

اگر نیکم و گر بدم در سرشت قضای تو این نقش در من نبشت
حافظ با الهام گرفتن از نظامی گفته است^۲:

عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم و گر بدم، تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
۲۶۶ - نظامی می گوید^۳:

ره من همه زهر نوشیدن است هنر جستن و عیب پوشیدن است
حافظ از وی الهام گرفته و گفته است^۴:

مرا به رندی و عشق آن فضول، عیب کند که اعتراض بر اسرارِ علم غیب کند
کمالِ سرّ محبتِ ببین نه نقصِ گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

(۱) شرفنامه ۱۲.

(۳) شرفنامه ۹۰.

(۲) حافظ ۴۸.

(۴) حافظ ۱۰۹.

مصرع اخیر این دوبیت، همان مصرع اخیر بیت نظامی است.

۲۶۷ - نظامی می‌گوید^۱:

مشو در حساب جهان سخت گیر همه سخت‌گیری بود سخت میر
به آسان‌گذاری دمی می‌شمار که آسان زید مرد آسان‌گذر
حافظ بدنبال او رفته و گفته است^۲:

گفت آسان‌گیر بر خود کارها، کز روی طبع سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش

۲۶۸ - نظامی گفته است^۳:

ولیکن چو بینی سرانجام کار به شهر خود است آدمی شهریار
احتمال می‌رود که حافظ^۴ در شعر ذیل بدنبال نظامی رفته باشد:

غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم به شهر خود روم و شهریار خود باشم

۲۶۹ - نظامی گفته است^۵:

سخن گفتن نرم، فرزانی است درشتی نمودن ز دیوانگی است
و نیز در همین مورد گفته است^۶:

سخن تا کی ز تاج و تخت گوئی نگوئی سخته اما سخت‌گوئی

حافظ احتمالاً در بیت ذیل بدنبال او رفته و بهتر گفته است^۷:

خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد بگذر ز عهد سست و سخن‌های سخت‌خویش

۲۷۰ - حافظ می‌گوید^۸:

(۱) شرفنامه ۴۸۶.

(۲) حافظ ۱۶۷.

(۳) شرفنامه ۴۱۹.

(۴) حافظ ۱۹۷.

(۵) اقبالنامه ۱۶۱.

(۶) خسرو و شیرین ۳۳۲.

(۷) حافظ ۱۷۰.

(۸) حافظ ۲۸۵.

بلبل ز شاخ سرو به گلبنانگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
احتمال می‌رود که گلبنانگ پهلوی (= صوت عراقی) را از نظامی الهام گرفته که
گفته است^۱:

سرود پهلوی در ناله چنگ فکنده سوز آتش در دل سنگ
۲۷۱ - نظامی می‌گوید^۲:

تا ز عدم گرد فنا بر نخاست می‌تک و میتاز که میدان ترا است
حافظ با الهام‌گیری از او گفته است^۳:

یا رب از ابر هدایت برسان بارانی پیشتر زانکه چو گردی زمین برخیزم
تصور می‌کنم که این نمونه‌ها بتواند ثابت کند که پایگاه بلند نظامی از نظر بزرگان
شعر و ادب ایران چگونه بوده است. این‌ها ابعادی است از نظامی‌شناسی که باید
هرچه گسترده‌تر گردد.

(۱) خسرو و شیرین ۹۸.

(۲) مخزن الاسرار ۲۹.

(۳) حافظ ۱۹۷.

متفرقه

فصل چهل و چهارم

نظر نظامی درباره زن

۲۷۲ - نظامی بعنوان یک متفکر بزرگ و شاعر بلندمرتبه در زندگی زناشوئی مردی موفق بوده است. چنین کسی که در شعر بزمی عمرش را صرف کرده طبعاً باید نظر خوبی درباره زن داشته باشد. اگرچه گاهی برسم معمول و شاید از زبان حال توده مردم عیبجو، گفته است^۱:

نوش لب زان منش که خوی بود زن بد و زن گرافه گوی بود
و نیز گفته است^۲:

زن گیرنه یکی، هزار باشد	در عهد، کم استوار باشد
چون نقش وفا و عهد بستند	بر نام زنان قلم شکستند
زن، دوست بود ولی زمانی	تا جز تو نیافت مهربانی
چون در بر دیگری نشیند	خواهد که دگر ترا نبیند
زن، میل ز مرد بیش دارد	لکن سوی کام خویش دارد
زن، راست نبازد، آنچه بازد.	جز زرق نسازد، آنچه سازد.
بسیار جفای زن کشیدند	در هیچ زنی وفا ندیدند
مردی که کند زن آزمائی	زن بهتر از او به بیوفائی

زن چیست نشانه گاه نیرنگ	در ظاهر صلح و در نهان جنگ
در دشمنی آفتِ جهان است	چون دوست شود هلاکِ جان است
گوئی که بکن نمی‌نیوشد	گوئی که مکن دو مرده کوشد
چون غم خوری، او نشاط گیرد	چون شاد شوی ز غم بمیرد
این کارِ زنانِ راست باز است	افسونِ زنانِ بد دراز است

۲۷۳ — ولی نظر خود نظامی همان است که در کتاب خسرو و شیرین^۱ گفته است:

زنی کوشانه و آئینه بکند ز سختی شد بکوه و بیشه مانند

نظامی با تعدد زوجات، مخالف بوده و گفته است^۲:

یکی جفت تنها ترا بس بود که بسیار کس مرد، بی‌کس بود
چو یکرنگ خواهی که باشد پسر چو دل باش یک مادر و یک پدر

از همه این‌ها استوارترین اسناد دربارهٔ عقیدهٔ نظامی دربارهٔ زن همان اشعاری است که دربارهٔ زنان خود بویژه آفاق سروده، و ما آنها را در فصل اول آوردیم.

(۱) خسرو و شیرین ۷۶.

(۲) اقبال‌نامه ۵۹.

فصل چهل و پنجم

وحید دستگردی

۲۷۴ — برای قدردانی از مردی که پانزده سال عمر خود را در تصحیح دیوان نظامی گذرانید آخرین فصل این کتاب را به او و کار او اختصاص دادیم تا یاد مردم زحمت کش زنده بماند. او از شاگردان دو فیلسوف بنام یعنی جهانگیر خان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشی بود که زائد بر صد سال عمر کرده بود و مشاهیر فلاسفه در اصفهان از او فلسفه آموخته بودند؛ گویا تا آخر عمر مجرد بود. وحید در شرفنامه^۱ درباره استاد می نویسد:

«و ذلک من افادات استادی الاعظم والفیلسوف المعظم باصفهان جهانگیرخان قشقائی قدس سره» وحید دستگردی بعکس بسناری از تصحیح کنندگان دواوین شعرا که عمرشان را در ذکر نسخه بدل ها و قطور کردن حجم دیوان صرف کرده و اکثر خوانندگان از کارشان طرفی بر نمی بندند، و بدتر از همه لغات غریب را معنی نمی کنند که کمکی بخواننده کرده باشند؛ و بقول^۲ مرحوم سعید نفیسی، فضل فروشی می کنند، مرحوم وحید دستگردی نه تنها لغات غریب را معنی کرده بلکه ترکیبات را هم معنی کرده است و اشعار را هم شرح داده است، و از این جهت خدمت بزرگی به ادبیات فارسی در رابطه با شعر نظامی صورت داده است.

۲۷۵ - البته هر کس کار می‌کند اشتباه هم می‌کند. مثلاً در این بیت نظامی^۱:

گر نرنجی، ز راه معذوری گویمت نکته‌ای بدستوری

دستور بمعنی اذن است نه امر و فرمان، آنچنان که وحید تصور کرده است. حافظ هم مانند نظامی لغت دستوری را بکار برده و گفته است^۲:

دوستان دختر زرتوبه زمستوری کرد شد سوی محتسب و کار بدستوری کرد

یعنی با اذن محتسب کار کرد نه بفرمان و امر او.

۲۷۶ - وحید با وجود آنکه تحصیلات دینی کرده و ادبیات عرب را خوب خوانده است، گاه لغزش‌های عجیب می‌کند. مثلاً در آنجا که کنیزک چینی خطاب به اسکندر می‌گوید^۳:

شه ار هست کاوس فیروزه تاج ز من بایندش خواستن تخت عاج

بدون شک «تخت عاج» همان شرمگاه زن است چنانکه شاعر عرب گفته است:

فوالله لولا الله تُخشی عواقبه لُر عَزَّ من هذا السَّیرِ جوائبه

با این وصف، وحید می‌نویسد: «تخت عاج کنایه از سرین و اندام سپید است.»

۲۷۷ - از عربی گذشته گاه در زبان متداول فارسی بسیار ضعیف نشان می‌دهد مثلاً لغت تاش که بصورت پسوند زیاد بکار می‌رود مانند خواجه‌تاش، خیل‌تاش و غیره، نشان اشتراک دو کس در یک چیز است یعنی دو نفر را که یک خواجه باشد خواجه‌تاش گویند؛ وقتی اسکندر سقراط را احضار کرد، سقراط راضی نشد و گفت من بندگی خدا را می‌کنم و در این بندگی خواجه‌تاش توام یعنی هر دو، بنده خدا هستیم؛ ولی اگر امر ترا اطاعت کنم و بحضور تو بیایم، آنوقت بنده تو می‌شوم نه خواجه‌تاش با تو.

ز خلق جهان، بنده‌ای را چه باک که بندد کمر پیش یزدان پاک

در این بندگی خواجه تا شم. ترا گر آیم بتو بنده باشم ترا^۱

وحید دستگردی در شرح بیت اخیر، نوشته است: «من به سبب بندگی خدا، بر تو خواجه‌ام! و اگر نزد تو آیم بنده تو خواهم شد.»

۲۷۸ — تصور نکنید که همه لغات غریب را معنی کرده، بلکه بارها دیده‌ام که ندیده گرفته و رد شده است، مانند لغت «سکاهن» در این بیت نظامی^۲:

وانگهی پیش راح ریحانی کرد باید سکاهن افشانی

سکاهن نوعی رنگ است که از سرکه و آهن سازند برای رنگ کردن چرم. بگذریم از اصطلاحاتی مانند صوم العذاری یا مینج‌جاه (= میخ شمالی یا جدی) که وارد شرح آنها نشده است. از عهده شرح مقاصد تاریخی و قصه‌های نظامی که اصلاً بر نمی‌آید مثلاً خاقان چین به‌مراه اسکندر بدریائی می‌رسند که آبش کبود است.

چو نزدیک آب کبود آمدند بپائین دریا فرود آمدند^۳

مقصد نظامی روشن نیست، مرحوم وحید هم آب کبود را دریای سیاه، معنی کرده است! به چه دلیل؟ معلوم نیست.

۲۷۹ — کار مهمی که وحید دستگردی می‌توانست بکند مقایسه دو دیوان نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی بود که نکرده است و این کاری است که در فصل بیست و دوم و فصل بیست و سوم انجام دادیم. سرانجام وی در آخر کتاب خسرو و شیرین می‌گوید^۴ که امیدواریم بیش از پنجاه یا شصت بیت مشکوک از دیوان نظامی نمانده باشد. به عصرزندگی وحید بنگریم که مردم درس خوانده بسیار کم بودند؛ از این عده کم، گروهی مشغول علوم عربی بودند و کاری به زبان فارسی نداشتند؛ گروه دیگر هم مشغول سیاست بازی و خاک بصورت هم پاشیدن بودند؛ در چنین روزگاری مردی قد علم کرده و دیوان نظامی را تصحیح کند به معجزه تاریخ، شبا‌هت دارد. یونسکو سال ۱۹۹۱ میلادی را سال جهانی نظامی اعلان کرده است؛

(۳) اقبالنامه ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۴.

(۴) خسرو و شیرین ۴۶۱، ۴۶۲.

(۱) اقبالنامه ۱۰۲، ۱۰۳.

(۲) هفت پیکر ۲۶۹.

ببینیم غیر از کنگره و کنفرانس، چه چیزی به بازار می‌آید تا مگر حقی از حقوق
نظامی بر زبان فارسی اداء شود.

دکتر جعفری لنگرودی

انگلستان — ایستبورن

۴ اسفند ۱۳۶۹ = ۲۳ فوریه ۱۹۹۱ میلادی

فهرست اعلام

شماره‌ها به سمت راست مطالب کتاب باز می‌گردد.

آ	آخوند ملا محمد کاشی ۲۷۴
آذربایجان ۴۶	
آذربایگان ۱۵۲، ۱۵۸	
آسیای صغیر ۱۴۹	
آفاق ۳، ۱۲۰، ۱۲۴، ۲۷۳	
آق سنقر ۶۹	
آق شهر ۵۵	
آکادمی ۱۸۹	
آمل ۱۵۶	
الف	
ابخاز ۶۱	
ابن بی بی ۵۲	
ابن خلدون ۱۹۹، ۲۱۳	
ابوالحسن اشعری ۴۸	
ابوالعلاء معری ۱۹۹	
ابوبکر بن سعد ۲۶۱	
اذبکان آذربایجان ۵۶	
اختسان ۶۳	
اختسان بن منوچهر ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۸	
ارزنجان ۵۲، ۵۳، ۵۵	
ارسطو ۱۴۸، ۲۵۱	
ارشمیدس ۲۵۱	
ارمنستان ۵۲، ۱۲۷، ۱۶۳	
اسکندر مقدونی ۷۶، ۱۴۳، ۱۴۶ تا ۱۴۹، ۱۵۰	
۱۷۹، ۱۹۰، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۵۱	
۲۷۷، ۲۷۸	
اسماعیلیه ۴۶، ۴۸	
اشعة اللمعات ۲۱۰	
افلاطون ۲۱، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۲۸	
الب ارسلان ۵۳	
الحاوی ۴۷	
القائم بامرالله ۵۳	
المخارج فی الحیل ۲۰۷	
الیاس ۱	
امیر علیشیر نوائی ۱۹۲	
انوری ۱۳۸، ۲۱۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵	

ب

باربد ۲۱۷

باکو ۱۷

بلقیس ۱۰۳

بوستان ۱۹۹

بهاء الدین ولد ۵۵

بهرام چوبین ۱۵۱، ۱۵۴

بهرام شاه ۳، ۵۲ تا ۵۵، ۲۳۲

بهرام گور ۶۸، ۹۰، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۶۳

پ

پروین اعتصامی ۱۸۷، ۱۸۹

ت

تاریخ بلعمی ۵۳

ترکیه ۵۲

ج

جامی ۱۹۲، ۲۱۰

جبرئیل ۱۳۵

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق ۱۳۸

جمهوریت ۲۱۳

جهادیه ۲۰۵

جهانگیر خان قشقائی ۲۷۴

چ

چین ۱۴۹، ۱۸۸

ح

حافظ ۴۳ تا ۴۵، ۹۰، ۱۵۴، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۱

۲۱۶، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۶۲ تا ۲۷۱

حسام الدین ۱۲۹

حمدونیان ۱۲، ۵۰، ۵۸، ۶۰ تا ۶۲

حیره ۹۳

خ

خاقانی ۶۳، ۱۳۸، ۲۶۱

خزائن نراقی ۱۲۳

خضر ۱۳۵، ۱۴۸، ۲۵۰

خواجه عمر ۲

خواجه نظام الملک ۱۲۷

خورنق ۹۳، ۹۴، ۹۵

خیّام ۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸

د

دائرة المعارف فارسی ۵۲، ۵۶، ۷۰، ۷۴

داریوش هخامنشی ۱۴۹

دربند قفقاز ۱۴۸

دریای سیاه ۱۷۸

دیلمان ۱۵۶

ذ

ذوالقرنین ۲۴۸، ۱۷۹

ر

رئیسۂ کرد ۱

رامین ۱۵۶ تا ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۱ تا ۱۷۳

رشید و طواط ۱۳۸

رفیدا ۱۶۰

روئین دز ۷۳

رواندوز ۷۳، ۷۵

رودکی ۱۹۳

ژ

ژوستی نیان ۱۲۷، ۱۸۹

ط

طغرلشاه بن ارسلان ۵۶، ۵۸، ۶۰

س

سعد بن ابی بکر ۲۶۱

سعدی ۹۰، ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۹،

۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۴ تا ۲۶۳

ظ

ظهير قاريابی ۱۳۸، ۲۶۱

ع

عباسيان ۴۶

عبدالملك مروان ۴۷

عراقی ۲۵۲

عطار ۶

علاءالدين داود دوم ۵۳

علاءالدين كرب ارسلان ۶۹ تا ۷۳

علاءالدين كيقياد ۵۳

علامه قزوینی ۲۱۳

علی (ع) ۱۸۱

عنصری ۸۴

عیسی (ع) ۱۸۹

سعید نفیسی ۲۷۴

سقراط ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۷۷

سمرقند ۱۶۹، ۱۷۰

سلاجقه ۵۲

سلیمان ۱۰۳، ۲۳۳

سنائی ۶، ۵۴، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۵۱

سینقار ۹۵

سیاست نامه ۱۲۷

سیمای شعر در پنجهزار سال تازیخ ۱۴۰

سیوطی ۴۷

ش

شاپور (ندیم خسرو پرویز) ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۴

شام ۶۹

شاهنامه ۲۱۶، ۲۵۱

شکر (اصفهانی) ۱۷۰

شهر بابک ۹۶

شهر مدهوشان ۹۸

شهر و ۱۵۵، ۱۵۶

شیبانی (محمّد) ۲۰۷

شیده ۹۶

شیرین ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳

غ

غزالی ۴۸، ۲۱۳

غزنه ۵۴

ف

فخرالدين اسعد گرگانی ۳۷، ۶۶، ۱۲۳، ۱۲۴،

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۷۹

فرانتس کومون ۱۸۹

فرخی ۸۴

فردوسی ۳۶، ۳۷، ۵۰، ۵۴، ۶۸، ۷۲، ۱۳۰،

۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۸ تا

۲۲۳، ۲۳۳، ۲۵۱

فرهنگ معین ۷۰

ص

صادق (امام-ع) ۱۲۷

ق

قائم مقام فراهانی ۲۰۵

قارن ۱۵۶

قره سو ۵۲

قزل ارسلان ۱۰، ۵۰، ۵۸، ۶۰، ۷۸، ۲۶۱

قزوینی (میرزا محمد خان) ۷۰، ۷۴

قصر شیرین ۱۶۳ بعد

قفقاز ۱۰، ۱۲۳

قونیه ۵۳

قیصریه ۵۴

ک

کرتیر ۱۲۷

کردستان ۷۳

کرمان ۱۹۳

کسروی ۷۳، ۷۵

کلیله و دمنه ۲۵۱

کمال (شاعر) ۲۱۱

گ

گرگان ۱۹۳

گل (گورابی) ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶

گلستان (سعدی) ۱۹۹

گنجه ۱۰، ۱۷، ۶۰، ۱۲۳

گوراب ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶

ل

لنگرود ۵۵

لیدی ۱۴۹

م

مانی ۱۴۹، ۱۸۹

ماه آباد ۱۲۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶

محمد بن ایلدگز جهان پهلوان ۵۷، ۷۸

محمود غزنوی ۴۸، ۲۱۹، ۲۲۳

مداین ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۵

مرصاد العباد ۵۳

مریم (دختر قیصر روم) ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵

مرو ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹

مزدیسنی ۴۶

مسعود بن ارسلان سلجوقی ۸۱، ۲۱۹

مظاهر مصفا ۲۱۲

مغول ۵۲

مقدسی ۱۲۷

ملا صدرا ۲۱۳

ملا نصرالدین ۲۱۲

ملک الشعراء بهار ۲۹

ملک عزالدین ۹

ملکم خان ارمنی ۲۱۳

منوچهر بن اخستان ۶۳

منوچهری ۲۱۶، ۲۲۴

موید منیکان ۱۲۵، ۱۵۵ تا ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۷

موصل ۹، ۶۹، ۸۱

مولوی ۶، ۴۴، ۵۴، ۵۵، ۹۰، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۹،

۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹،

۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۳۶ تا ۲۵۲، ۲۶۳

مونتسکیو ۲۱۳

مهدی (ع) ۴۷

میکل آنژ ۱۵

ن

ناصر خسرو ۶

نجف ۹۳

نجم الدین رازی ۵۳، ۵۴

نصرة الدين ابوبكر سلجوقى ۶۰، ۷۸
نظام الملك (ر.ک. خواجه نظام الملك) ۴۸
نکیسا نظامی ۲۱۷

و

وحید دستگردی ۶۰، ۶۶، ۱۷۰، ۲۳۴، ۲۳۷،
۲۳۸، ۲۶۲، ۲۷۴ تا ۲۷۹
ولتر ۲۱۳
ویس و رامین ۶۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۵۵ تا ۱۵۹،
۱۶۶، ۱۷۳، ۲۱۶

ه

هادی حایری ۲۳۶
هسیود ۲۱۳
هند ۱۴۹

ی

یوسف بن زکی ۱
یونان ۱۵۰
یونسکو ۲۶۶، ۲۰۶

فهرست مطالب

شماره‌ها به سمت راست مطالب کتاب بازمی‌گردد

آ

آتش دغال ۱۸۵، ۱۹۵
آسمان ۱۸۹

الف

اتابکان آذربایجان ۲۲۳
اجرام فلکی ۲۲۷، ۲۲۸
اجماع ۱۹۹
ادبیات تطبیقی ۱۶۲
ارث دین و طلب ۲۱۹
ارم شذاد ۱۸۶
ازرق پوشان ۱۸۹
استبداد منور ۸۵
اسراء جنگی ۱۹۹
اسکندرنامهٔ مجعول ۷۶، ۱۴۶
اسماء حسنی ۱
اسماعیلیه ۱۲۷
اشاعره ۳۱، ۳۶ تا ۴۶
اعتزال:

— فردوسی ۳۶ تا ۳۸، ۲۲۳

— فخرالدین اسعد گرگانی ۲۲۵

اغلاط مشهور ۱۴۸

افسانه سرائی:

— افسانه سرایان فارسی ۱۴۵ تا ۱۴۹

— و نظامی ۱۵۲، ۲۱۸ بیعد

— و تداوم تاریخ ادبیات ۱۵۵ تا ۱۷۴

اقبالنامه ۹، ۸۱ تا ۸۵، ۱۵۰

الهامات شاعرانه ۱۳۲، ۱۳۵

امرئین الامرین اشاعره ۴۳

انجیل نجومی ۱۸۹

اندرزنامهٔ نظامی ۲۰۹

انقلاب ۱۹۹

ایرانی و ذوق شعر ۲۱۰

ب

برج خیال ۱۸۱

بقاء در فناء ۶۸

بکن مکن ۲۰۰

بلاغت ۱۷۵

بودیزم در تصوف ایران ۲۴۰

پ

پخته خواری و مفتخواری ۶۲

پروستان ۱۲۷

ت

تابخانه ۱۸۴

تابستان ۱۸۳، ۱۸۴

تاش ۲۷۷

تخت عاج ۲۷۶

تخم طلا ۲۲۰

تخیل و هنر ۱۷۹ تا ۱۸۱

تداوم تاریخ ادبیات ما ۱۵۵ تا ۱۷۴

تشبیه: ۱۹۰ تا ۱۹۲

— افراط در تشبیه و خطر تعقید معنوی ۱۹۱،

۱۹۲

تصحیح کتب ۲۷۴

تصور و تصدیق در شعر ۱۴۴، ۱۴۶

تعصب:

— فرق آن با جزمی بودن ۱۲۷

— ضد مدارا ۱۲۷

— و نظامی ۱۲۷ تا ۱۲۹، ۲۲۳

— و ژوستی نیان ۱۲۷

— و حنفیه و شافعیه ۱۲۷

— و معتزله و اهل سنت ۱۲۷

— و عفت قلم ۱۲۷

— دوست متعصب نظامی ۱۲۸، ۱۲۹

تعقید معنوی ۱۷۵، ۱۹۱

تنزیه ۴۰

توصیف در شعر ۱۸۳ تا ۱۸۶

ث

ثلاثة عسالة ۸

ج

جبر و اشاعره ۴۳، ۴۴

جذی ۲۷۸

جزمی بودن ۱۲۷

جوانی ۱۵۳

جهات اربع در نماز ۱۸۱

ح

حساب ستینی ۱۸۲

حق هرگز نمی میرد ۱۶۶

خ

خدای نامحدود ۳۳

خردنامه ۸۱

خسرو و شیرین: ۴۲ تا ۶۱، ۸۰، ۸۷

— زیر نفوذ ویس و رامین ۱۵۵ تا ۱۷۴

خلق اعمال ۴۱

خورنق و هفت گنبد نظامی ۹۳، ۹۴

د

داوری در شعر نظامی ۱۵۲ تا ۲۱۷

دز = دوز (= دژ) ۷۳

دستوری ۲۷۵

دعوی انا الحق ۱۴۰

دلق ارزق ۱۸۹

دین و طلب ۲۱۹

ذ

ذغال ۱۸۵، ۱۹۵

دوالقرنین ۱۴۸

- در رابطه با شادی ۵، ۶، ۷، ۱۴۰ تا ۱۴۲
— تصور شاعر است نه تصدیق او ۱۴۴، ۱۴۶،

۱۴۷

- دروغ شاعر ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷
— خوب ۱۲۳
— خوب از نظر نظامی ۱۳۰ تا ۱۴۴

— هنر است ۸۶، ۸۷

— و آرایش هنری ۱۴۳، ۱۴۴

— بر نثر ترجیح دارد ۱۳۱

— نظامی از نظر خودش ۱۳۴

— الهامات شاعرانه ۱۳۲، ۱۳۵

— و همزاد شاعر ۱۳۵

— و تخیل ۱۷۹ تا ۱۸۱

— و تشبیه ۱۹۰ تا ۱۹۲

— و زیبایی ۱۸۲

— و اندرز نظامی به شاعران ۱۳۳، ۱۳۶

— بزمی ۱۵۲ تا ۱۷۴

— غنائی ۱۴۰

— توصیفی ۱۸۳ تا ۱۸۶، ۱۸۹

— شکسته ۳۰

— شناسی ۱۹۳

— صفای زندگی است ۱۸۲

— و ایرانیان ۲۱۰

— و استدلال شاعرانه ۱۶۸

— نو و مناظره ۱۸۸

ر

رابطه ها و کشف رابطه ها ۴۵، ۱۶۲، ۱۷۲

رابطه ها در ادبیات تطبیقی ۱۶۲، ۱۷۲

ران:

— پیشوند و پسوند ۷۵

— رانکوه و طهران ۷۵

— رواندوز ۷۵

رطب ۱۲۵

رطب و شیر ۱۸۲

روژه مریم ۲۰۵

ز

زفاف ۱۸۲

زمستان ۱۸۴

زن ۴

زن (و نظامی) ۲۷۲، ۲۷۳

زیبایی در شعر ۱۸۲

س

سخن = شعر ۱۳۰

سرقه ادبی ۲۱۱ تا ۲۱۵، ۲۲۵

سیمای شعر ۱۴۰

ش

شادی و شعر ۵، ۶، ۷، ۱۴۰ تا ۱۴۲

شاعر (يقولون مالا يفعلون) ۴۷

شاعران بزرگ ایران ۹۲

شرفنامه ۷۶ تا ۸۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰

شعر:

— فارسی در رابطه با تاریخ معتزله و اشاعره ۴۲

ص

صداق زوجه ۲۰۸

صوم العذار ۲۰۵

ض

ضرب المثل ها (در شعر نظامی) ۲۱۰

ع

عجوز (یک شعر توصیفی) ۱۸۶
عرفان (دعوت به غم) ۶، ۷، ۲۳۸
عشق:

— و نظامی ۱۲۰ تا ۱۲۳

— تعریف عشق ۱۲۱

— و ایده آل نظامی ۱۲۲، ۱۲۳

عصیت ۱۹۹، ۲۱۳

عفت قلم

— و نظامی ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶،

۱۸۲

— و فخرالدین اسعد گرگانی ۱۲۵، ۱۲۶

— و تعصب ۱۲۷

علم تکوین عالم ۱۵۰

عمر آدمی ۲۰۶

عنایت بی علت ۴۲

غ

غزل:

و شادی ۷

در رابطه با شعر توصیفی ۱۸۶، ۱۸۹

در اشعار مناظره‌ای ۱۸۹

غم:

روح شعر را می‌کشد. ۷

شعر را به ابتذال می‌کشاند. ۱۴۰، ۱۴۲

جامعه را در تنازع بقاء آسیب‌پذیر می‌کند، ۷

۱۴۲

در اشعار عرفاء ۲۳۸

غیرالمغضوب ۲۹، ۳۰، ۲۰۷

ف

فنا ۲۴۰

ق

قیران باد (انوری) ۲۳۳

قرض الحسنه ۳۰

قصر ویس — قصر شیرین ۱۶۳ تا ۱۷۴

قضا و قدر ۴۵، ۲۲۹

ک

کاتولیک ۱۲۷

کافور ۱۲۵

کز نشستن و راست گفتن ۲۴۹

کلام خدا ۳۹

کلب معلّم ۲۴۵

گ

گرسنه‌ها و برهنه‌ها ۲۶۴

گل ۱۲۵

گلبانگ پهلوی (= صوت عراقی) ۲۷۰

ل

لا ابالی ۴۲

لیلی و مجنون ۵، ۶، ۷، ۶۲، تا ۶۷، ۱۴۱، ۱۴۲

م

متشابهات ۲۵۱

مثل افلاطونی ۱۳۹، ۲۴۷

مخزن الاسرار: ۵۱، ۲۳۲، ۲۵۲

— چگونه سواد فارسی را از مخزن الاسرار

آموختم ۵۵

مدح:

— و تحقیق ۹۰

— و صله ۴۸، ۴۹، ۵۰

مدینه فاضله و مذهب نجومی ۱۸۹

- تحصیلات نظامی ۱۸ تا ۳۰
- فیلسوف ۱۵۰، ۱۵۱
- آیا زبان پهلوی می‌دانست؟ ۲۴
- مورخ ۲۳، ۱۴۵ تا ۱۴۹
- و اسکندرنامهٔ مجعول ۱۴۶ تا ۱۴۸
- احاطهٔ او به قرآن و سنت ۲۸، ۲۹
- عارف ۲۵، ۲۶، ۲۷
- عارف بی‌خانقاه ۱۴
- مقایسهٔ او با نجم‌الدین رازی معاصرش ۵۴
- و تعصب ۱۲۷ تا ۱۲۹، ۲۲۳
- و حافظهٔ قوی و شرح صدر او ۲۱۶، ۲۱۷
- و ایران ۲۲۳
- و عفت قلم ۱۲۴ تا ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۶۶
- و عقاید دینی او: ۳۱ تا ۴۷
- ۱ — اهل سنت و جماعت است ۳۵
- ۲ — در اصول، اشعری است ۳۱، ۳۶ تا ۴۶، ۲۲۳
- ۳ — ردّ او بر سخن فردوسی در باب رؤیت ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۲۲۶
- ۴ — اعتقاد به نامحدود بودن خدا ۳۳
- ۵ — و کلام خدا ۳۹
- ۶ — و مسئلهٔ تنزیه (صفات) ۴۰
- ۷ — و خلق اعمال ۴۱
- ۸ — و علل و اسباب ۴۲
- ۹ — و عنایت بی‌علت ۴۲
- ۱۰ — و جبر و اختیار ۴۳، ۴۴
- ۱۱ — و قضا و قدر محتوم ۴۵
- ۱۲ — و معراج و شق قمر ۴۶
- ۱۳ — و معاد جسمانی ۳۴
- ۱۴ — و اسماعیلیه ۴۶
- ۱۵ — در فروع، شافعی بود ۴۷

مذهب:

- شاعر وسیلهٔ فهم شعر او ۳۱
- نجومی ۱۸۹
- مرده‌پرستی ۱۵۱
- مسابقهٔ ادبی نظامی و فخرالدین اسعد گرگانی ۱۷۴
- مصطبه ۳۲
- مضامین ۱۹۳ تا ۲۰۹
- معاد جسمانی ۳۴
- معترزه ۱۲۷
- مغان (و نکاح اقارب) ۱۵۶
- منابع مطالعه ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۶۰
- مناظره
- در شعر نظامی ۱۵۴، ۱۸۷ تا ۱۸۹
- اقسام شعر مناظره‌ای ۱۸۸
- و شعر نو ۱۸۸
- مهدی ۴۷
- مشیخ‌جاه ۲۷۸

ن

- نامهٔ خسروان ۲۱۸
- نصیحهٔ الملوک ۱۵۰
- نظامی:
- هویت نظامی ۱، ۲
- زنان نظامی ۳، ۴
- وزن ۲۷۲، ۲۷۳
- فرزند نظامی ۵، ۸، ۹، ۸۶، ۱۴۱
- زادگاه نظامی ۱۰
- سال تولد و وفات ۱۰
- شاعر خوش خلق ۱۶، ۱۷، ۱۲۴، ۲۱۵
- و اصول اخلاقی ۱۲۴ تا ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶
- اندرزنامهٔ نظامی ۲۰۹

- ۱۶ — اعتقاد او به نجات شاعری از
میخوارگی ۳۲، ۴۷، ۱۳۳، ۱۳۴،
۲۳۵
— و عزلت او ۱۰، ۱۳، ۵۴
— دعوت قزل ارسلان از نظامی ۱۱، ۱۲
— حسن توجه امراء محلی بشعر او ۸۳، ۸۴
— و معاش او ۱۴، ۱۵، ۴۸ تا ۵۰، ۶۱، ۶۲،
۸۵، ۶۶
— و مدح و صله ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۲
— و حمد و ثنایان ۱۲
— دهنندگان صله مشکل معاش او را حل
نکردند ۱۴، ۱۵
— و عشق ۱۲۰ تا ۱۲۳
— و شعر و شاعری: ۱۳۰ تا ۱۴۴
۱ — او شعر را هنرمی شمرد ۸۶، ۲۳۱
۲ — شادی را رکن شعر می دانست ۵، ۶،
۶۶، ۷
۳ — شاعر شادی آفرین ۱۴۰ تا ۱۴۲
۴ — بزرگترین شاعر بزمی ایران ۱۵۲ تا
۱۷۴، ۲۲۶
۵ — و شعر رزمی او ۱۵۴
۶ — افسانه سرای بزرگ ۱۴۵ تا ۱۴۹
۷ — مقایسه با فردوسی در افسانه سرایی
۱۴۵
۸ — تحمل رنج در سرودن اشعار ۸۸
۹ — منع فرزندش از شاعری ۸، ۱۳۷
— چشم اندازهای ادبی در شعر او ۲۱۶، ۲۱۷
— بلاغت نظامی ۱۷۵ تا ۱۷۸
— و تعقید معنوی ۱۳
— اشعار او که ضرب المثل شده است ۲۱۰
— قدرت تخیل او ۱۷۹ تا ۱۸۱
— و زیبایی در شعر او ۱۸۲
- و سبک مناظره ۱۵۴، ۱۸۷ تا ۱۸۹
— و شعر توصیفی ۱۸۳ تا ۱۸۶
— و هنر تشبیه ۱۹۰ تا ۱۹۲
— و خلاق مضامین ۱۹۳ تا ۲۰۹
— و هنر: ۸۶ تا ۸۹، ۱۵۷
۱ — اوج هنر او در هفت گنبد ۶۸
۲ — و میکال آنژ ۱۵
۳ — هنر در مسیر طوفان ۸۹
— و حسد معاصران ۱۴، ۱۷، ۱۳۸، ۱۳۹
— و سارقان ادبی ۱۶، ۲۱۱ تا ۲۱۵
— و شاعران ایران: ۲۱۸ تا ۲۷۱
— و فردوسی ۲۱۸ تا ۲۲۳
— و منوچهری ۲۲۴
— و فخرالدین اسعد گرگانی ۳۷، ۱۵۴ تا
۱۷۴، ۲۲۶
— و خیام ۲۱، ۲۲۷
— و سنائی ۵۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۳۰ تا ۲۳۲
— و انوری ۲۳۳ تا ۲۳۵
— و مولوی ۱۱۴، ۲۳۶ تا ۲۵۱، ۲۶۲
— و عراقی ۲۵۲، ۲۵۳
— و سعدی ۲۵۴ تا ۲۶۲
— و حافظ ۲۶۲ تا ۲۷۱
— و مزار نظامی ۱۷
نکاح اقارب ۱۵۶
نکاح معلق ۱۵۶
نی ۱۷۹
نیروانا ۲۴۰، ۲۴۱
- و
ویس و رامین ۱۵۴ تا ۱۷۴
نقاط ضعف آن:
۱ — اهانت به زن ۱۵۸

ی

- ۲ — طرح ضعیف آن ۱۵۵، ۱۵۶
 ۳ — تکرارهای نامناسب ۱۷۲
 یقولون مالا یفعلون ۴۷

ه

- هفت پیکر ۶۸ تا ۷۵
 هفت گنبد ۶۸، ۹۰ تا ۱۱۹
 تأثیر نقاشی خورنق در خلق اثر هفت گنبد ۹۳، ۹۴
 همزاد شاعر ۱۳۵
 هنر و نظامی ۸۶ تا ۸۹، ۹۰
 ۱ — تاریخ هنر و هنرمندان ۸۵
 ۲ — فرق هنرمند و مورخ ۹۰
 ۳ — تخیل مایهٔ اصلی هنر است ۱۷۹ تا ۱۸۱
 ۴ — هنر خودش واقعیت است ۱۴۳، ۱۵۳
 ۵ — هنر هدف است نه وسیله ۱۵۳
 ۶ — هنر، صدق و کذب را بر نمی‌تابد ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷
 ۷ — هنر، موضوعیت دارد ۹۰
 ۸ — شعر دروغ ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷
 ۹ — آرایش هنری در شعر ۱۴۳، ۱۴۴
 ۱۰ — هنرمند کاری به ارضاء تمایلات مردم ندارد ۹۰
 ۱۱ — توقع از هنرمند ۶۲
 ۱۲ — اهل هنر ۱۹۹
 ۱۳ — نگهبانی حرمت هنر ۵۴
 ۱۴ — اعتقادات دینی و هنر ۴۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 ۱۵ — هنر و سازمان‌ها ۴۸
 ۱۶ — خریدار هنر در عصر خود کامگان ۴۸
 ۱۷ — چراغ هنر در مسیر طوفان ۵۰
 ۱۸ — شعر هنرمند ۵۵

